

تشابه اسمی، تفاوت ماهوی

نقدی بر مقاله‌ی علی ابن ابی طالب در دائرةالمعارف اسلام*

محمد رضا هدایت‌پناه**

چکیده

نوشتر حاضر نقد مقاله‌ی علی بن ابی طالب نوشته‌ی وگسیا وگلی یری است که در دائرةالمعارف اسلام به چاپ رسیده است. چهره‌ای که از علی(ع) در این مقاله ترسیم شده، غیرواقعی و تحریف شده است. در تمام مقاله، سه محور اساسی درباره‌ی شخصیت سیاسی - مذهبی علی(ع) مورد تأکید و توجه مؤلف قرار گرفته است:

الف) علی(ع) و خلفا؛ ب) علی(ع) و مواجهه با مخالفان؛ ج) علی(ع) و کفایت لازم سیاسی و اجتماعی برای حل مشکلات حکومت.

در قسمت اول، نویسنده می‌کوشد تا سیاست علی(ع) را در مواجهه با خلفا سیاستی کاملاً خصمانه نشان دهد؛ به گونه‌ای که خواننده تصور می‌کند علی(ع) کاری جز مانع تراشی و منازعه با خلفا نداشته و به هنگام شورش بر عثمان، نه تنها از شورشیان حمایت کرده، بلکه رهبری آنان را نیز بر عهده داشته است. بر این اساس، مؤلف کار او را در پذیرش خلافت از طرف این گروه، تخطئه کرده است.

در قسمت دوم، سیاست علی(ع) را در مواجهه با مخالفان حکومتش سیاستی خشن، افراطی و برآمده از خصوصیات اخلاقی او نشان داده است. از طرف دیگر کوشیده تا مطالبات دشمنان او را تا حد ممکن محقق جلوه دهد.

در بخش سوم، نویسنده به مناسبت‌های مختلف نشان داده که علی(ع) کفایت لازم سیاسی را برای اداره حکومت و حل مشکلات نداشته، به گونه‌ای که خود از تصمیمات و اقداماتش پیوسته پشیمان می‌شده است.

با توجه به موارد فوق، در نقد این مقاله سعی شده تا با استناد بر منابع معتبر تاریخی شیعه و اهل سنت برداشت‌های غیرواقعی نویسنده نشان داده و چهره واقعی علی(ع) به تصویر کشیده شود.

۱۶۰

حوزه و دانشگاه / ۲۶ - ویژه سیاست‌علوی

* اصل مقاله در کتاب «ENCYCLOPAEDIA OF ISLAM, Vol. 1, p. 381-386» در ذیل عنوان «Ali B.»

ABITALIB» به چاپ رسیده است.

** عضو پژوهشکده حوزه و دانشگاه

مقدمه

همیشه این سؤال مطرح بوده است که نوشته‌ها و تحقیقات مستشرقان دربارهٔ جهان اسلام آیا صرفاً تحقیقی علمی برای شناخت تمدن اسلامی است یا در پس این ماجرا اهدافی مغرضانه وجود دارد؟

نظریات محققان اسلامی در این زمینه یکسان نیست؛ برخی در برابر تلاش غربی‌ها در بارهٔ میراث فرهنگی ما مسلمانان آنچنان شیفته و خودباخته شده‌اند که با تمام وجود اظهار داشته‌اند: اگر آنان نبودند تمدن و تاریخ ما از میان می‌رفت؛ ما و امدار خاورشناسان هستیم، آنان بر ما منت نهادند. در مقابل، برخی دیگر تحقیقات آنان را بی ارزش و مغرضانه و از باب دشمنیت را بشناس دانسته و چنین اظهار داشته‌اند: شگفت‌انگیزتر از همه این‌که امتی چون ما، از دزدان اسناد خویش تشکر و تجلیل کند.^۱

گرچه کشف و احیای برخی از میراث اسلامی توسط خاورشناسان، ما مسلمانان را متوجه ارزش و عظمت میراث فرهنگی خود - که در سده‌های اخیر از آن غافل شده بودیم - کرد و از این جهت، انصاف این است که آنان صادقانه یا مغرضانه سبب خیر برای ما شده‌اند؛ اما تأمل در رفتار غربی‌ها در برخورد با جهان اسلام، ساده‌لوحی آن دسته از محققانی را نشان می‌دهد که بدون این‌که سره را از ناسره و خوب را از بد جدا کنند بی‌چون و چرا به تحقیقات آنان چشم دوخته‌اند. البته ناگفته نماند که خود خاورشناسان، چنان‌که سیطرهٔ پیشرفت‌های صنعتی خود را بر جهان اسلام اهرمی برای تحقیر و خودباختگی مسلمانان کردند، بی‌میل نبودند که در زمینهٔ فرهنگی نیز آنان را مدیون خود معرفی کنند و القا نمایند که برای شناخت بهتر آیین و مذهب خود باید منتظر تحقیقات آنان باشند. به گفتهٔ دکتر صادق قربانی:

موج شیفتگی در برابر کارهای خاورشناسان تمام شرق را فراگرفته و این موج به تحقیق کتب میراث در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مربوط می‌شود. این دورانی است که مسلمانان دچار ضعف و ناتوانی، رکود، پراکندگی و بریدگی از یکدیگر شده‌اند و این مصیبت چهار قرن گذشتهٔ تاریخ ماست.^۲

خوشبختانه در سال‌های اخیر بیداری و هوشیاری فرهنگی در بسیاری از جوامع اسلامی به سطحی رسیده است که دیگر همهٔ آثار خاورشناسان بی‌چون و چرا موق به شمار نمی‌رود. آثار محققان مسلمان نشان می‌دهد که این هوشیاری هم‌چنان به سرعت

در حال رشد است.^۳ دکتر عبدالسلام هارون درباره این رویکرد می‌گوید:
 عقل و عزت به ما اجازه نمی‌دهد که در همه زمینه‌های فرهنگی دنباله‌رو
 آن‌ها باشیم و هر چیز خرد و کوچک را از عقل آنان کمک بگیریم.^۴
 یکی از آثار مستشرقان در حوزه فرهنگ و تمدن اسلامی، «دائرةالمعارف اسلام»^۵
 است که به سه زبان انگلیسی، فرانسوی و آلمانی دو بار در سال‌های ۱۹۳۶م (۱۳۱۵ش)
 و ۱۹۹۱م (۱۳۷۰ش) انتشار یافته و توانسته است جایگاهی ویژه در جهان غرب و شرق
 بیابد. «ژان سواژه» درباره اهمیت آن می‌گوید:
 دائرةالمعارف اسلام در میان آثار مرجع در این زمینه از کلیه آن‌ها برتر
 است.^۶

اکثر مقالات دائرةالمعارف اسلام به قلم مستشرقان نوشته شده است. نگاه آنان به
 فرهنگ و تمدن اسلامی ناقص و در بسیاری از موارد، به خصوص در حوزه اندیشه‌های
 شیعی و معرفی شخصیت‌های برجسته آن، انحرافی و تحریف شده است. مقاله «علی بن
 ابی طالب» نوشته «وگسیا وگلی یری»^(۱) از آن جمله است.
 اشکالات بسیار زیادی که در این مقاله مهم مشاهده شد، ما را در صحت و اعتبار
 سخن سواژه و برخی دیگر که از ارزش علمی این دائرةالمعارف با تعابیری بلند تمجید و
 ستایش کرده‌اند، به تردید می‌اندازد. جای بسی تأسف است که مسلمانان، به خصوص
 جهان تشیع، آن قدر در این زمینه تعلل کرده است که مستشرقان اقدام به معرفی اسلام و
 چهره‌های برجسته آن می‌کنند و آن را به خورد ملت‌هایی می‌دهند که با فرهنگ و آیین ما
 مسلمانان بیگانه‌اند.^۷

۱. نگاهی کلی به مقاله

الف) مؤلف جز در چند مورد، برای مطالب و ادعاهای خود هیچ‌گونه مدرک و منبعی
 ارائه نکرده است. مقاله وی انباشته از ادعاها و مطالب سست، بی پایه، و گاه مغرضانه‌ای
 است که مسلماً اگر می‌خواست آن‌ها را به منابع تاریخی مستند کند، نمی‌توانست چنین
 مقاله‌ای را عرضه نماید. فهرست کردن چند منبع تاریخی عمومی در آخر مقاله کاری
 فریبنده و البته بی‌حاصل است و هرکس می‌تواند با این شیوه صدها مقاله پر از ادعاهای
 عجیب و غریب بنویسد. قطعاً این‌گونه قلم‌فرسایی‌ها، نزد اهل فن هیچ‌گونه ارزش و
 اعتبار علمی ندارد و تنها انگیزه ما بر نقد آن، جایگاه خاص این دائرةالمعارف در

کشورهای مختلف، به ویژه کشورهای غیر اسلامی است. مطالعه این مقاله توسط مراجعانی که با درخشندگی ترین چهره اسلام، یعنی علی(ع)، آشنایی ندارند می‌تواند تصویری نامطلوب و غیر واقعی از اسلام و به ویژه از شیعه در ذهن آنان ایجاد کند.

ب) مقاله انباشته از مطالب ضد و نقیضی است که ناشی از غرض ورزی مؤلف یا دست کم، ناآشنایی وی با شخصیت والای امیرمؤمنان علی(ع) است. مثلاً از یک طرف می‌گوید: «تقسیم همه بیت‌المال میان مردم را نباید عملی عوام‌فریبانه تلقی کرد.»^۸ و از طرفی می‌گوید: «علی با تقسیم و توزیع پول و راضی کردن توده مردم عدالتی عوام‌پسند صورت داد.»^۹ یا «هیچ گفته‌ای نیست که ما را به افراطی دانستن او (علی) مجاز دارد.»^{۱۰} و در چند صفحه بعد، مدعی افراط‌گرایی دینی علی(ع) شده است.^{۱۱} در یک جا مدعی است «علی(ع) نتوانست خود را با ضروریات و مقتضیات وفق دهد و از این رو فاقد نرمی و انعطاف‌پذیری سیاسی بود»^{۱۲} و در جای دیگر می‌گوید: «او می‌خواست زمین‌های مفتوحه عنوة عراق را تقسیم کند ولی به سبب ترس از مشاجرات حقوقی از آن خودداری کرد.»^{۱۳}

۱۶۳

ج) چهره‌ای که از علی(ع) ترسیم شده، غیرواقعی و تحریف شده است. از نظر مؤلف، وی انسانی است فاقد تدبیر سیاسی، در مانده و ناتوان از تصمیم‌گیری صحیح برای رفع مشکلات و اختلافات داخلی حکومت و...

این‌ها نمونه‌هایی است که بر فضای مقاله حاکم است. مؤلف بدون ریشه‌یابی مشکلات دوران حکومت علی(ع)، از جمله فرهنگ غلطی که در نتیجه سیاست‌های خلفای پیشین در جامعه ریشه دوانده بود - مانند دنیاگرایی مردم به تبع از بزرگان، احیای سنت‌های جاهلی و تعصبات قبیله‌ای و قومی و دور شدن آنان از سیره و سنت نبوی - تمام مشکلات را از ناحیه علی(ع) و شخصیت او نشان داده است؛ شخصیتی که به اقرار خود وی توصیفش مشکل است و برای شناخت او راهنما و منبع معتبری در دست نیست.^{۱۴}

د) مؤلف اصلاً از منابع شیعه استفاده نکرده است که این امر علاوه بر یکسویه‌نگری وی، مؤید سخن «ادوارد براون» است که می‌گوید:

هنوز در هیچ یک از زبان‌های اروپایی، تألیف مشروح و کافی و موثقی درباره مذهب شیعه نداریم. با این وصف، همواره درباره شیعه نظر داده شده است و مسائل ابطال شده‌ای مانند مسأله عبدالله بن سبا را همواره به رخ کشیده‌اند.^{۱۵}

۲. اشکالات موردی

علاوه بر چهار مشکل پیشین، مقاله چنان انباشته از اشکالات محتوایی و تاریخی است که بهتر بود فقط به مطالب صحیح آن اشاره می‌کردیم تا تخصیص اکثر لازم نیاید. صفحه و سطر نیست که حداقل چندین اشکال در آن نباشد؛ به طوری که بارها در ارزش نقد چنین مقاله‌ای تردید کردم، اما باز بر اساس همان نکته‌ای که پیشتر به آن اشاره کردم، کار نقد را به انجام رساندم. اکنون به این موارد می‌پردازم:

مؤلف در سطور اولیه این مقاله در باره صحت حدیث «ليلة المبيت» تشکیک کرده،

می‌گوید:

روایتی که از چند جهت قابل نقد است بیان می‌دارد که علی شیبی که پیامبر

مکه را به قصد مدینه ترک کرد، در رختخواب او خوابید...^{۱۶}

واقعه جان‌فشانی علی(ع) در آن شب پر مخاطره که حاضر شد در بستر پیامبر(ص) بخوابد یکی از افتخارات علی(ع) به شمار می‌رود و از جمله روایاتی است که مورد اتفاق مورخان است و به همین خاطر آیه «و مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رُوْفٌ بِالْعَبَادِ»^{۱۷} در این باره نازل شد.^{۱۸} معلوم نیست تردید مؤلف درباره این موضوع از چه جهتی بوده است. خوب بود اگر برای مدعای خود دلیلی می‌داشت حداقل به یک جهت از آن چند جهت اشاره می‌کرد.

مؤلف با نامگذاری جنگ خیبر به «جنگ فدک» (۶ هـ.ق، ۶۲۸م) میزان اطلاعات تاریخی خود را در معرض دید خواننده قرار داده است؛ حال آن‌که هیچ‌یک از مورخان از جنگ خیبر به جنگ فدک تعبیر نکرده‌اند.^{۱۹}

او در خصوص برخورد حضرت با یهودیان بنی قریظه چنین می‌نویسد:

او با دستان خود دشمنانی را که پیامبر محکوم به مرگ کرده بود، اعدام

نمود و به همراه زبیر کشتار بنی قریظه (۵ هـ.ق، ۶۲۷م) را سرپرستی کرد.^{۲۰}

این تعبیر نمی‌تواند از آن یک انسان بی‌طرف باشد. مؤلف - چنان‌که اشاره خواهد شد - پیوسته در تلاش برای ترسیم چهره‌ای خشن و غیرواقعی از علی(ع) است و در این جا نیز بدون کوچک‌ترین اشاره‌ای به جرم یهودیان بنی قریظه، احساسات خواننده، به خصوص یهودیان را نسبت به پیامبر(ص) و علی(ع) و به طور کلی برضد مسلمانان تحریک نموده است. این در حالی است که طبق نقل منابع تاریخی، یهودیان بنی قریظه به خیانت خود اعتراف کردند و با رضایت دادن به حکمیت سعد بن معاذ، حکم تورات درباره آنان به اجرا درآمد.^{۲۱}

۱۶۴

از جمله ادعاهای خاص این مقاله، همراهی طلحه و زبیر در مراسم کفن و دفن پیامبر است:

علی به همراه طلحه و زبیر و چند صحابی دیگر در خانه پیامبر مشغول فراهم نمودن مقدمات کفن و دفن بود.^{۲۲}

بنابر نقل اغلب مورخان در مراسم غسل و کفن رسول خدا(ص)، علی(ع) به همراه عباس بن عبدالمطلب و فضل و قثم، پسران عباس، و شقران مولی رسول الله(ص) و اسامة بن زید حضور داشته‌اند و از طلحه و زبیر در این مراسم نامی برده نشده است.^{۲۳} مؤلف ادعا می‌کند:

علی‌رغم درخواست ابن عباس، و بنا به نقلی گفته شده ابوسفیان، [علی(ع)] هیچ تلاشی برای به دست گرفتن کنترل امور توسط هاشمیان نکرد.^{۲۴}

در نقد این سخن باید گفت: اولاً عباس بن عبدالمطلب صحیح است. ثانیاً چگونه علی(ع) هیچ تلاشی نکرد، درحالی‌که خود مؤلف می‌گوید: «علی مخالفت خود را تا شش ماه ادامه داد»؟^{۲۵} آیا این تناقض‌گویی نیست؟! علاوه بر این، علی(ع) در همان روزهای نخست وقتی خالد بن سعید و جماعتی دیگر به نزد او آمدند و برای بیعت اعلام آمادگی نمودند، به آنان فرمود: بروید و فردا صبح با سرهای تراشیده نزد من بیایید؛ ولی فردای آن روز جز دو سه نفر کسی حاضر نشد.^{۲۶} هم‌چنین علی(ع) حضرت فاطمه(س) را به در خانه‌های انصار برد و فاطمه(س) آنان را به یاری علی(ع) فرا خواند ولی انصار گفتند: اگر زودتر آمده بودی ما با علی بیعت می‌کردیم، اما اکنون نمی‌توانیم بیعت خود را بشکنیم.^{۲۷}

اقدام دیگر علی(ع) تحصن در خانه فاطمه(س) به همراه گروهی از بنی‌هاشم و عده‌ای از مهاجران و انصار بود. این اعتصاب چنان برای ابوبکر خطرناک بود که خانه فاطمه(س) را «بیت حرب» نامید.^{۲۸} برای شکستن این اعتصاب، به آن خانه هجوم بردند و تهدید کردند که اگر علی به همراه یارانش به اعتصاب خود پایان ندهند و از خانه بیرون نیایند خانه را آتش خواهند زد.^{۲۹}

وقتی علی(ع) دید این اقدامات فایده‌ای ندارد و اگر بر خواسته به حق خود اصرار ورزد در میان امت تفرقه ایجاد خواهد شد، و از طرفی ماجرای پیامبران دروغین و ارتداد برخی از قبایل به وجود آمد، دیگر اقدامی برضد خلفا نکرد؛ بلکه تا جایی که ممکن بود از همکاری با آنان به صلاح اسلام و مسلمین دریغ نورزید. علی(ع) بارها در سخنان

خود به این موضوع اشاره کرده است.^{۳۰}

نکته آخر این است که پشتیبانی ابوسفیان از علی(ص) به هیچ وجه جنبه مذهبی نداشته، و تنها بر اساس تعصبات قومی و قبیله‌ای بوده است. این مطلب از اشعاری که در این زمینه سروده، کاملاً آشکار است.^{۳۱} از این رو علی(ع) به درخواست او پاسخ مثبت نداد و با بیان این که «تو قصدی جز فتنه انگیزی نداری و پیوسته مایه شر و عصیانگری بر ضد اسلام بوده‌ای!»، نیت او را آشکار نمود.^{۳۲}

در قسمتی دیگر از مقاله، مؤلف در باره اخبار تاریخی مربوط به قائل بودن علی(ع) به حقانیت خلافت برای خودش، آن چنان خود را به تجاهل زده که می‌گوید:
این که علی(ع) واقعاً قصد جانشینی پیامبر(ص) را داشته، مشکوک است.^{۳۳}

این ادعا به معنای نفی نزاع تاریخی میان تشیع و تسنن بر سر خلافت است و با توجه به اخبار فراوانی که در این زمینه وارد شده آن چنان بی‌پایه است که اگر به مؤلف حسن ظن داشته باشیم، باید بگوییم که ناشی از ناآگاهی وی به تاریخ اسلام بوده است. اگر علی(ع) چنین قصدی نداشته است، پس آن تحركات در مقابل خلیفه اول و دوم و سوم چه معنا و مفهومی می‌تواند داشته باشد؟! اخبار و شواهدی که مدعی مؤلف را کاملاً رد می‌کند بسیار زیاد است و ما در این مختصر تنها به چند مورد اشاره می‌کنیم:
۱. علی(ع) درباره قصد و صلاحیت خود بر جانشینی پیامبر(ص) در خطبه شمشقیه چنین می‌فرماید:

أما وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ [در برخی منابع ابن ابی قحاقه] وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ
مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا...^{۳۴}

آگاه باشید، به خدا سوگند که فلانی [پسر ابی قحافه یعنی ابو بکر] جامه خلافت را پوشید در حالی که می‌دانست موقعیت من نسبت به خلافت، مانند موقعیت محور به سنگ آسیاست....

۲. وقتی از او خواستند با ابوبکر بیعت کند، فرمود:

سزاوار است شما با من بیعت کنید. من بر شما همان‌گونه احتجاج می‌کنم که شما بر انصار احتجاج کردید. ای گروه مهاجر! ما اهل بیت پیامبر هستیم... آیا قاری قرآن و فقیه در دین و عالم به سنت از میان ما نیست؟^{۳۵}

۳. تصمیم علی(ع) برای گرفتن خلافت چنان بود که به حریص بودن بر آن متهم

شد.^{۳۶}

۴. ابن ابی الحدید به نقل از کتاب تاریخ بغداد اثر «احمد بن ابی طاهر طیفور» مسنداً نقل می‌کند که ابن عباس گفت:

در آغاز خلافتِ عمر پیش او رفتم. مشغول خوردن خرما بود و مرا نیز دعوت به خوردن کرد و سپس از من پرسید: عبدالله از کجا می‌آیی؟ گفتم: از مسجد. گفت: پسر عمویت در چه حالی است؟ من گمان کردم مقصودش عبدالله بن جعفر است، اما او گفت مقصودش بزرگ اهل بیت [علی(ع)] است. من گفتم: مشغول آبیاری نخل‌های بنی‌فلان بود و در همان حال قرآن می‌خواند. پرسید: آیا هنوز دربارهٔ خلافت اندیشه‌ای در سر دارد؟ گفتم: آری. گفت: آیا بر این باور است که رسول خدا(ص) او را منصوب کرده است؟ گفتم: آری؛ علاوه بر این، من از پدرم عباس در این باره پرسیدم و او نیز تأیید کرد. عمر گفت: آری، رسول خدا(ص) دربارهٔ وی مطلبی گفت که حجت نتواند بود. آن حضرت در هنگام بیماری تصمیم داشت به نام او تصریح کند، اما من از این کار ممانعت کردم.^{۳۷}

۱۶۷

نویسندهٔ مقاله برای تکمیل مدعای قبلی خود، در جای دیگر شیعه را دربارهٔ ادعای حق خلافت برای علی(ع) چنین مورد اتهام قرار می‌دهد:

شیعه به تناسب عقاید خود، با جعل یا تأویل احادیثی خاص در بارهٔ علی (که به محمد نسبت می‌دهند) همیشه اعتقاد داشته‌اند که پیامبر می‌خواست خلافت را به داماد و پسرعموی خود واگذار کند.^{۳۸}

مؤلف مشخص نکرده که شیعه کدام حدیث را جعل یا تأویل کرده و به پیامبر(ص) نسبت داده است. آیا منظور او حدیث «انذار» بوده که محدثان اهل سنت آن را به طرق مختلف در مجامع حدیثی خود نقل کرده و بر صحت آن اقرار نموده‌اند؟ یا حدیث «غدیر خم» که تواتر آن نزد تمام محدثان ثابت شده است؟

این سخن مؤلف، فاقد ارزش علمی است و می‌توان گفت که وی با این ادعا صرفاً برضد شیعه هوچیگری تبلیغاتی کرده است.

نویسنده برای متهم کردن علی(ع) در جریان قتل عثمان، آن حضرت را این‌گونه در ردیف طلحه و زبیر قرار می‌دهد:

در طول خلافت عثمان، علی به همراه دیگر صحابه، از جمله طلحه و زبیر، بارها از او به سبب زیر پا گذاشتن قرآن و سنت پیامبر، مشخصاً در اجرای حدود، شکایت کردند.^{۳۹}

قرار دادن نام علی(ع) در کنار طلحه و زبیر به عنوان دو نفر از رهبران شورش که نقشی مهم در ماجرای قتل عثمان داشته‌اند، تلاشی است در زمینه‌سازی برای سهمیم کردن علی(ع) در ماجرای عثمان؛ موضوعی که منابع تاریخی کاملاً خلاف آن را تأیید می‌کند.

علاوه بر این، دلایل و شواهد زیادی هست که آشکار می‌کند اعتراض طلحه و زبیر به علت زیر پا گذاشتن احکام قرآن و سنت پیامبر نبوده، بلکه اغراض دنیاطلبی در میان بوده است.^{۴۰}

در ادامه، نویسنده پا را از مرحله قبلی فراتر نهاده، صریحاً امام را به همکاری با شورشیان برضد عثمان متهم می‌کند و می‌گوید:

در مسائل سیاسی نیز او خود را در ردیف مخالفان عثمان قرار می‌داد و آنان او را - دست‌کم به صورت اخلاقی - به عنوان رهبر یا یکی از رهبرانشان می‌شناختند. وقتی ابوذر غفاری (همان که بر ضد خلاف‌های قدرتمندان سخنرانی می‌کرد) از مدینه تبعید شد، علی با پسرانش علی رغم تحریم عثمان، برای بدرقه او رفتند و سخنرانی خشنی برضد عثمان ترتیب دادند.^{۴۱}

این‌که علی(ع) از برخی اعمال عثمان رضایت نداشته، صحیح است، اما معرفی علی(ع) نه به عنوان یک منتقد، بلکه به عنوان رهبر یا یکی از رهبران مخالفان، تهمتی بیش نیست که دشمنان، به ویژه بنی امیه مروّج آن بودند.

کلمات و نامه‌های علی(ع) و سخنان اصحاب و حتی دشمنان آن حضرت که هرگونه شرکت او را در قتل عثمان رد می‌کند، در منابع تاریخی فراوان است.^{۴۲} او نه تنها اقدامی که باعث تحریک شورشیان برضد عثمان شود انجام نداد، بلکه تا آن‌جا که توانست در خاموش کردن این فتنه کوشید، تا آن‌جا که مروان معترف بود هیچ‌کس به اندازه علی(ع) به عثمان یاری نرساند.^{۴۳} زهری نیز گفته مروان را تأیید کرده است.^{۴۴}

زمانی که طلحه و زبیر آب را به روی عثمان بستند، علی(ع) با زحمت فراوان توانست آب به او برساند^{۴۵} و حسن و حسین(ع) را برای دفاع از خانه او فرستاد و آن دو، در این ماجرا به شدت زخمی شدند.^{۴۶} به نظر می‌رسد حتی طرح مالک اشتر با ام حبیبیه برای نجات عثمان^{۴۷} - با توجه به رابطه مالک با علی(ع) - از نقشه‌های علی(ع) بوده است.

این کمک‌ها تا بدان حد بود که علی(ع) می‌فرمود:

به خدا سوگند آن‌قدر او را یاری رساندم که ترسیدم گنهکار شوم.^{۴۸}

ابن ابی الحدید در این باره چنین می‌گوید:

به خدا سوگند اگر جعفر بن ابی طالب محاصره شده بود، علی (ع) همان قدر در آن راه تلاش و کوشش می‌نمود که برای عثمان انجام داد.^{۴۹}

با توجه به این مطالب، چگونه معقول است که چنین شخصی یکی از رهبران شورشیان بر ضد عثمان باشد؟! شاهدهی که مؤلف بیان داشته، غیر واقعی است؛ چرا که سخنان علی (ع) با ابوذر در میان جمع خصوصی بوده است.^{۵۰} بروز خشونت که مؤلف از آن یاد کرده، به سبب آن بود که مروان نمی‌خواست علی (ع) ابوذر را مشایعت کند. از این رو علی (ع) تازیانه‌ای به صورت اسب مروان زد و چون مروان به نزد عثمان شکایت کرد، علی (ع) حاضر شد تازیانه‌ای به مرکب او زده شود^{۵۱} و این نهایت خویش‌تنداری علی (ع) را در بروز هرگونه خشونت بر ضد عثمان ثابت می‌کند.

مؤلف در ادامه این اتهام می‌گوید:

دلایلی در دست است که این شبهه را دامن می‌زند که او در تقاضای استعفای خلیفه، با شورشیان همنوا بود.^{۵۲}

این سخن نیز تهمتی بیش نیست و مؤلف هیچ دلیلی که بتواند مدعای او را ثابت کند ارائه نداده است. سفارش علی (ع) به عثمان این بود که به تعهدات خود به شورشیان عمل کند و از کارهایی که موجب نارضایتی و خشم مردم شده است توبه نماید. عثمان نیز یک بار در مسجد چنین کرد ولی چون به خانه بازگشت مروان او را از این کار پیشیمان نمود و این باعث اوج‌گیری شورش بر علیه او شد.^{۵۳}

نویسنده در قسمت دیگری از مقاله خود نسبت به برنامه‌های اقتصادی حضرت اظهار بی‌اطلاعی می‌کند و می‌گوید:

برنامه خود او در مواجهه با درخواست‌های مالی متعددی که توسط رزمندگان صورت می‌گرفت (مالیات اضافی، تقسیم زمین‌های مفتوحه عنوه و...) شناخته شده نیست.^{۵۴}

علی (ع) سیاست اقتصادی خود را بارها به طور آشکار بیان داشته و جای تعجب است که مؤلف در این باره اظهار بی‌اطلاعی می‌کند. با نگاهی گذرا به سخنان علی (ع) سیاست اقتصادی او را در چند جمله می‌توان خلاصه کرد:

الف) امتیازی در کار نیست و بیت‌المال به طور مساوی تقسیم خواهد شد و وی کسی را بر دیگری برتری نخواهد داد؛
ب) با کسانی که به اموال بیت‌المال کوچک‌ترین تعرضی کرده باشند به شدت

برخورد خواهد شد، اگرچه آن شخص دو فرزندش حسن و حسین باشند و اگر این اموال در کابین همسران یا خرید کنیزان صرف شده باشد آن‌ها را باز پس خواهد گرفت؛
(ج) غنائم مجاهدان (فیء) مخصوص آن‌هاست و دیگران را در آن حقی نیست و به طور مساوی میان آنان تقسیم خواهد شد. چنانچه شخصیت‌های حقیقی یا حقوقی از این اموال که در آن‌ها حقی نداشته‌اند، برای خود یا اقوام و خویشان خود برداشته باشند، آن‌ها را باز پس خواهد گرفت.

(د) اموالی که در زمان خلفای پیشین به ناحق به این و آن بذل و بخشش شده است، باز پس گرفته خواهد شد.

این سیاست‌ها را می‌توانیم در خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات علی(ع) به دست آوریم.^{۵۵}
نویسنده سپس به گونه‌ای زیرکانه عدم تبعیت معاویه از علی(ع) را - با این اتهام که انتخاب حضرت توسط اکثریت نبوده است - تصحیح می‌کند و می‌گوید:

... طرفداران علی آماده بودند در برابر کسانی که از به رسمیت شناختن او امتناع می‌کردند، خشونت به خرج دهند، ولی با وجود این، عده‌ای بودند که تسلیم نشدند و مدینه را ترک گفتند؛ مثل عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص، مغیره بن شعبه، محمد بن مسلمه انصاری و اسامة بن زید. بنابراین، معاویه می‌توانست این انتخاب را غیرمعتبر بداند؛ چون توسط اقلیت صورت گرفته بود.^{۵۶}

انتخاب علی(ع) به اجماع مسلمانان بوده است؛ چرا که، نمایندگان و بزرگان آنان از مصر و عراق و حجاز در آن اجتماع حضور داشتند و در کمال آزادی و حتی با اصرار زیاد با علی(ع) بیعت کردند.^{۵۷} علاوه بر توده مردم و بزرگان از تابعین، بسیاری از اصحاب رسول خدا(ص) با علی(ع) بیعت کردند؛ از جمله:

۱. عمار بن یاسر
۲. جابر بن عبدالله انصاری
۳. حصین بن حارث بن عبدالمطلب (مجاهد بدری)
۴. طفیل بن حارث (مجاهد بدری)
۵. ابو عیاش زرقی (از مجاهدان احد)
۶. ابو سعید خدری
۷. ابو ایوب انصاری
۸. خزیمه بن ثابت (ذو الشهادتین)

۹. زید بن ارقم

۱۰. ابو الهیثم بن تیّهان

۱۱. یزید بن نویره (رسول خدا(ص) بهشت را برای او تضمین کرد)

۱۲. عبادة بن صامت

۱۳. مسطح بن اثاثه

۱۴. براء بن عازب

۱۵. سهل بن حنیف

۱۶. عثمان بن حنیف

۱۷. هاشم بن عتبّه

۱۸. عمرو بن حمق خزاعی (به برکت دعای رسول خدا (ص) تا پایان عمر، جوانی

خود را از دست نداد)

۱۹. قیس بن سعد بن عباده

۲۰. و تمام بنی هاشم. ۵۸

۱۷۱

علی(ع) نیز در نامه‌ای به معاویه متذکر این نکته شد که همان کسانی با او بیعت کردند که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند.^{۵۹}

روایات دیگری نیز مبنی بر بیعت اهل حرمین و عامه مسلمانان گزارش شده است که می‌تواند مؤید این مطلب باشد.^{۶۰}

با توجه به مطالب یاد شده، بیعت نکردن شماری اندک در مقابل اکثریت قاطع صحابه و تابعین - و نه اقلیت که مؤلف مدعی است - دیگر جایی برای این سخن باقی نمی‌گذارد که «معاویه می‌توانست این انتخاب را غیر معتبر بداند».^{۶۱}

مؤلف مدعی است که طرفداران علی(ع) آماده بودند، در برابر آن‌هایی که از به رسمیت شناختن او امتناع می‌کردند، خشونت به خرج دهند. شاید این ادعا برگرفته از سخن طلحه و زبیر و نیز روایت واقدی در این زمینه باشد، اما چنین ادعایی از چند جهت قابل تأمل است:

۱. ادعای اعمال خشونت با هجوم گسترده مردم برای بیعت با علی(ع) و این‌که می‌فرمود: «من هیچ کس را برای بیعت با خود مجبور نخواهم کرد و بیعت باید با رضایت مردم باشد»، در تناقض است.^{۶۲} علی(ع) برای این‌که این آزادی را به اثبات رساند اعلام داشت که بیعت با او مخفی نخواهد بود، بلکه در مسجد برگزار خواهد شد.^{۶۳}

۲. اگر اکراهی در کار بود، پس چرا دیگران، از جمله سعد بن ابی وقاص و اسامة بن زید، وقتی بیعت نکردند امام آن‌ها را آزاد گذاشت؟^{۶۴} کسی نگفته است که طرفداران علی(ع) اندک تعرضی به آنان کرده‌اند. مروان نیز پس از جنگ جمل به علی(ع) اعلام داشت که با او بیعت نخواهد کرد مگر این‌که او را مجبور کند. علی(ع) فرمود: من تو را مجبور نخواهم کرد.^{۶۵} طلحه و زبیر نیز اگر در گفته خود صادق بودند^{۶۶} می‌توانستند بیعت نکنند. علی(ع) طلحه و زبیر را به این نکته متوجه کرد که اگر چنین است، پس چرا سعد بن ابی وقاص و ابن عمر و محمد بن مسلمه را مجبور نکرد؟^{۶۷} اصولاً سیاست امام این بود که مردم را به کاری که نمی‌خواستند مجبور نمی‌کرد.^{۶۸}

۳. ادعای این افراد و شهادت آنان بر ضد علی(ع) و طرفدارانش قابل قبول نیست؛ چرا که گذشته از طلحه و زبیر، واقدی عثمانی مذهب است و چنان‌که در جای خود ثابت شده، شهادت خصم مردود است؛ از همین رو تضعیفات جوزجانی در حق شیعیان رد شده به دلیل این‌که وی ناصبی مذهب بوده است.^{۶۹} نویسنده پذیرش حکومت توسط حضرت را پس از شورش بر ضد عثمان، اشتباه دانسته است:

این مسلم است که علی به خود اجازه داد توسط شورشیانی نیز که دستشان به خون عثمان آلوده بود، نامزد شود. این یک اشتباه بود؛ زیرا او با این کار خود را در معرض اتهام همدستی در جرم آن‌ها قرار داد.^{۷۰} در جواب باید گفت: علی(ع) خود را نامزد خلافت نکرد، بلکه این مردم بودند که با اصرار زیاد با او بیعت کردند.^{۷۱} علی(ع) بارها در سخنانش به این نکته تصریح کرده است.^{۷۲} ایشان از مردم می‌خواست او را رها سازند و دیگری را طلب نمایند^{۷۳} و می‌فرمود:

به خدا قسم من به خلافت و ولایت تمایلی نداشتم ولی این شما بودید که مرا بدان دعوت کردید.^{۷۴}

نکته دیگر این‌که پذیرش خلافت در آن شرایط از دو منظر قابل بررسی است: از سویی بنا بر نظریه شیعه، علی(ع) از طرف پیامبر(ص) برای منصب خلافت انتخاب شده بود و این انتصاب به اختیار و دلخواه علی(ع) نبود تا بتواند آن را رد کند. بر اساس این دیدگاه، چه مردم با او بیعت می‌کردند و چه نمی‌کردند، او جانشین و خلیفه پیامبر(ص) بود. گرچه مردم ۲۵ سال او را کنار گذاشته‌اند، ولی اکنون که به او رجوع کرده و اعلام آمادگی نموده‌اند، برای امام جایز نیست که آن منصب الهی را نادیده بگیرد و از

پذیرش آن سر باز زند. به همین دلیل، علی(ع) برای پذیرش خلافت می فرمود:
لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بُوْجُودِ النَّاصِرِ... لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَيَّ
غَارِبَهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيَّهَا.

اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته و به یاریم قیام کرده‌اند و از این جهت حجت تمام شده است... من مهار شتر خلافت را رها می ساختم و از آن صرف نظر می نمودم.^{۷۵}

اما بنا بر نظریه اهل سنت، گرچه برای علی(ع)، که اهل حل و عقد او را برای خلافت انتخاب کرده بودند، جایز بود که این مسؤولیت را نپذیرد - چون خلافت عقدی طرفینی است و اجباری در قبول آن نیست -^{۷۶} اما نپذیرفتن چنین مسؤولیتی برای پرهیز از متهم شدن در قتل، پذیرفتنی نیست. تمام کسانی که عثمان را رها کرده و از او دفاع نکرده بودند، از جمله سعد بن ابی وقاص و تمام قاعدین، در معرض چنین اتهامی بودند.^{۷۷} از طرفی طلحه و زبیر که از اعضای شورای شش نفره بودند، به طریق اولی در معرض اتهام بودند و بلکه شریک جرم به شمار می رفتند. بنابراین باید نتیجه این می شد که اهل حل و عقد اختیار امت را رها می کردند و جامعه دچار هرج و مرج می شد. علاوه بر این اگر قرار باشد به صرف این که کسی مورد اتهام قرار گیرد از بار مسؤولیت شانه خالی کند پس هیچ کس نباید مسؤولیتی را بپذیرد، چون دشمنان به انحاء مختلف برای کنار گذاشتن رقیب خود به هر بهانه ای متوسل خواهند شد.

تمام این بحث‌ها بر فرض به ناحق کشته شدن عثمان مبتنی است؛ فرضیه‌ای که درخور تأمل است، زیرا در این ماجرا بسیاری از اصحاب رسول خدا(ص) به نوعی شرکت داشته‌اند.

از جمله موضوعاتی که در این مقاله بسیار جلب نظر می‌کند و نویسنده با عباراتی مختلف و زیرکانه اصرار داشته تا آن را به خواننده القا نماید، خشونت طلبی علی(ع) در برابر مخالفان و تند روی توأم با عدم منطق وی بوده است و از طرفی کم جلوه دادن اعمال مجرمانه مخالفان و به حق دانستن مطالبات آنان؛ چنان که در باره جنگ جمل می‌گوید:

از آن جا که هر دو حزب هدفشان پایان دادن مسالمت آمیز به جنگ بود، توافقی مورد مذاکره قرار گرفت که مطابق آن علی باید خود را با فراریان درگیر نمی‌کرد (و حیات آن‌ها را تضمین می نمود) ولی این نتیجه‌ای نبود که افراطی‌های حزب علی به دنبالش بودند. قیل و قال و جرّ و بحثی که توسط آن‌ها راه افتاد، به جنگی منجر شد که در تاریخ مسلمانان به جنگ «جمل» شهرت یافت...^{۷۸}

در نقد این سخن باید گفت: اولاً مذاکره‌ای که بر اساس آن توافقی صورت گرفته باشد که علی(ع) موظف به عدم تعرض به فراریان باشد، در منابع بیان نشده است. ثانیاً این که هر دو حزب خواهان پایان دادن مسالمت‌آمیز به جنگ بودند، درباره حزب علی(ع) درست است، اما درباره حزب بصره صحیح نیست. مؤلف چه شاهد و دلیلی دارد که سپاه بصره قدمی برای این موضوع برداشته‌اند؟ آیا سپاه جمل نبود که برای تحریک عواطف مردم، همسر رسول خدا(ص) را به همراه خود آورد و خلاف نص صریح قرآن در مورد همسران پیامبر(ص) عمل کرد.^{۷۹} حتی برای این که عایشه را که در منطقه حوآب تصمیم به بازگشت گرفته بود منصرف کنند، پنجاه نفر را حاضر کردند و به دروغ شهادت دادند که آن جا حوآب نیست.^{۸۰} آیا آنان در بدو ورود به بصره به درخواست نمایندگان عثمان بن حنیف مبنی بر خاموش کردن این فتنه و پرهیز از ریختن خون مسلمان توجیهی کردند؟^{۸۱} آیا سپاهیان جمل نبودند که توافق خود را با عثمان بن حنیف زیر پا گذاشتند و به دارالاماره و بیت المال شبانه حمله کردند و هفتاد مرد را گردن زدند و حاکم آن جا را دستگیر و به گونه‌ای بسیار فجیع موهای سر و صورت او را کندند و حتی عایشه دستور قتل او را داد و تنها از ترس برادرش سهل بن حنیف که حاکم بر مدینه بود، از این تصمیم صرف نظر کرد و او را پس از مدتی که زندانی کردند، از بصره اخراج نمودند؟^{۸۲}

آیا این امیر مؤمنان(ع) نبود که زید بن صوحان و ابن عباس را به سوی آنان فرستاد و طلحه و زبیر را در باره قتل عام‌هایی که در بصره مرتکب شده بودند مورد ملامت قرار داد و از ادامه ریخته شدن خون مسلمانان برحذر داشت و قرآن را حکم میان خود و آنان قرار داد؟ آیا آنان کوچک‌ترین توجیهی به این درخواست‌ها کردند؟^{۸۳}

آیا علی(ع) نبود که برای خاموش کردن این فتنه یکی از یاران خود را برای اندرز و نصیحت آنان فرستاد و این جوان چون در مقابل سپاه جمل قرار گرفت و آنان را به قرآن فراخواند، در برابر مادرش که در سپاه علی(ع) حضور داشت، دو دست او را قطع کردند و او را تیرباران نمودند؟^{۸۴}

علی(ع) و یارانش در مقابل این همه قتل و جنایتی که سپاه جمل مرتکب شده بود خویشتن داری کردند و تنها وقتی که تمام راه‌های مسالمت‌آمیز را بسته دیدند به خاموش کردن فتنه پرداختند.

با این همه، علی(ع) بر اساس دستور اسلام و آیین انسان دوستی به سپاه خود دستور داد فراریان و مجروحان را نکشند و به زنان تعرض نکنند و به آنان اذیت و آزار نرسانند

و کشته‌ها را مثله نمایند. گزارش شده است که علی(ع) مشغول نصیحت کردن سپاه خود بود که سپاه جمل به آنان تیراندازی کردند و چند نفر از آنان در برابر دیدگان علی(ع) کشته شدند و حضرت فرمود: خدایا! تو شاهد باش؛ در این هنگام عبدالله بن بدیل در برابر علی(ع) حاضر شد و در حالی که جسد برادرش عبدالرحمن بن بدیل را در دست داشت به علی(ع) خطاب کرد: یا امیرالمؤمنین! تا کی باید منتظر کشته شدن عزیزانمان باشیم؟ اگر منظور شما از این تأمل برای اتمام حجت بر آن‌ها بوده، به خدا قسم که انجام شده است.^{۸۵}

یکی دیگر از ادعاهای مؤلف - چنان‌که بیان کردیم - محق جلوه دادن معاویه در تقاضای حق قصاص عثمان است:

L. Veccia Vaglier نشان داده است که وظیفه آن‌ها [مخالفان] عثمان تعیین این بود که آیا اعمال و رفتاری که عثمان به آن‌ها متهم گشته بود، بدعت بود یا نه. اگر خلیفه مجرم بود، قتل او می‌تواند عملی عادلانه تلقی شود؛ اما اگر او هیچ خطایی مرتکب نشده بود، باید چنین نتیجه‌گیری شود که او به ناحق کشته شده است؛ لذا معاویه در ادعای حق قصاص، محق بود.^{۸۶}

میان محققان بسیار مورد بحث است که حکمین برای تعیین چه موضوعی انتخاب شده بودند، اما هر چه بوده، این نکته از نظر فقهی و حقوقی کاملاً مسلم است که معاویه به هیچ وجه در ادعای خود محق نبوده است؛ زیرا وی بر اساس کدام معیار و حکم شرعی خود را ولی دم عثمان می‌دانست؟ در فقه، ولی دم - مقتول که حق عفو یا قصاص دارد - خانواده یا وراثت است^{۸۷} و در هر دو صورت معاویه از دایره اولیای دم خارج است؛ او نه از خانواده عثمان است و نه از وراثت او و تا فرزندان عثمان وجود داشتند کسی دیگر حق ولایت نداشت. خود نویسنده نیز اعتقاد دارد که تنها اولیای دم می‌توانند تقاضای قصاص کنند،^{۸۸} پس این حق برای معاویه از کجا ثابت شده بود؟! اگر فرض کنیم که حکمین به این نتیجه رسیده بودند که عثمان به ناحق کشته شده است، اولیای دم باید نزد حاکم اقامه دعوا کنند نه معاویه. اگر بر اساس ادعای بی اساس معاویه، علی(ع) حاکم مشروع و قانونی نبود تا نزد او اقامه دعوا کنند، جوابش را امام(ع) داده که حق انتخاب خلیفه - گذشته از نظریه شیعه در این زمینه که قائل به نص هستند و در انتخاب امام رأی مردم را معتبر نمی‌دانند - چه بر اساس شورا و چه رأی عمومی، حق اهل حل و عقد و یا مهاجرین و انصار است،^{۸۹} چنان‌که خلفا این‌گونه انتخاب شدند و امام به

معاویه می فرمود: «همان کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند با من هم بیعت نموده اند».^{۹۰}

چگونه معاویه حاکمیت بر شام را برای خود قانونی می دانست با این که ابوبکر با رأی دو یا سه نفر انتخاب شده بود و عمر تنها با وصایت ابوبکر و عثمان با رأی شورای شش نفره. حال، امام علی (ع) که تمام بزرگان مهاجر و انصار از اصحاب رسول خدا (ص) با او بیعت کرده بودند خلافتش مشروع و قانونی نبود؟!

نویسنده به گونه ای درصدد مخفی کردن اتمام حجت علی (ع) با معاویه در جنگ است و چنین می گوید:

علی خودش قبلاً در جنگ با مخالفانش به این آیه (حجرات، آیه ۹)^{۹۱} تمسک جسته بود؛ زیرا به نظر وی، حزب شورشی، نخست حزب عایشه، طلحه و زبیر بود و اکنون حزب معاویه است. حالا مخالفان علی به صورت کاملاً منطقی، معتقد بودند که علی وظیفه دارد جنگ با معاویه را ادامه دهد؛ چون اتفاق تازه ای نیفتاده بود که موقعیت را عوض کرده باشد.^{۹۲}

پذیرش این که نویسنده از حوادث مختلفی که اوضاع سیاسی را برای امام کاملاً تغییر داد اطلاع نداشت تا به آسانی بگوید: «اتفاق تازه ای نیفتاده بود، مشکل است».^{۹۳}

علی (ع) در ابتدای جنگ صفین علاوه بر پیام ها و پیک های متعددی که به شام فرستاد، معاویه را به حکمیت قرآن فراخواند، ولی وی کوچک ترین اهمیتی به این تلاش ها نداد. حالا در آخرین لحظات و تنها برای خلاصی از شکست حتمی ای که در انتظار او و سپاهش بود حکمیت قرآن را مطرح کرد و علی (ع) از طرف سپاه خود مجبور شد تا آن را بپذیرد. سفیان بن ثور (نقیق) می گفت: ما ابتدا اهل شام را به قرآن دعوت کردیم و چون نپذیرفتند جنگ با آنان حلال شد و اکنون آنان ما را به قرآن دعوت می کنند و اگر ما رد کنیم، جنگ آنان با ما حلال خواهد شد. حتی اصحاب و قراء دور ایشان را گرفتند و گفتند: اگر مالک اشتر دست از جنگ نکشد، تو را نیز همانند عثمان خواهیم کشت.^{۹۴}

بنابراین چگونه سخن مخالفان کاملاً منطقی بود، در حالی که خودشان علی (ع) را مجبور به پذیرش حکمیت کردند و به قتل نیز تهدید نمودند؟ آنان حتی امام را در تعیین حکم به قبول ابو موسی اشعری - که دشمن امام به شمار می رفت - مجبور کردند. اشعث نیز به امام گفت که دیگر حتی یک یمنی نیز تیر نخواهد انداخت.^{۹۵} از طرفی با وعده هایی

که معاویه به طور مخفیانه به برخی از فرماندهان سپاه علی(ع)، از جمله خالد بن معمر سدوسی، داده بود آنان دست از جنگ کشیدند.^{۹۶}

با این حساب، اوضاع سپاه علی(ع) به هم ریخته بود و اگر ایشان به ادامه جنگ اصرار می‌ورزید احتمال قتل او بدون هیچ نتیجه‌ای بسیار زیاد بود و آن وقت از امام علی(ع) چهره‌ای مخالف قرآن و از معاویه چهره‌ای مدافع قرآن می‌ساختند. در این جا تنها امید علی(ع) اجرای حکم الهی و دستورهای قرآن توسط حکمین بود که حضرت یقین داشت اگر طبق قرآن حکم می‌کردند، به حقانیت او و ابطال مدعای معاویه رأی می‌دادند.

تعبیر دیگر نویسنده نیز حاکی از تبلیغات مسموم بر ضد آن حضرت است؛ مثلاً وی دربارهٔ نپذیرفتن امام از حکم حکمین بدون اشاره به مفاد صلحنامه می‌گوید:

...علی آشکارا به هر دو حکم اعتراض کرد و مدعی بود که حکم آن‌ها بر خلاف قرآن و سنت است و بنابر این، اجباری به تسلیم در برابر آن حکم ندارد.^{۹۷}

۱۷۷

بہتر بود مؤلف ابتدا به شروطی که در صلحنامه مبنی بر این که اگر حکمین بر اساس قرآن و سنت حکم نکردند حکم آن‌ها ارزش و اعتباری نخواهد داشت و جنگ بر حالت سابق خود باقی است^{۹۸} اشاره می‌کرد تا خواننده بر دلایل واقعی تسلیم نشدن علی(ع) به حکم آن دو بر اساس شروط صلحنامه واقف می‌شد؛ اما بیان این موضوع با این تعبیر ناقص از علی(ع) در ذهن خواننده انسانی لاجباز و بی‌منطق ترسیم نموده است.

پیش از این توضیح دادیم که اگر بر اساس قرآن و فقه اسلامی حکم می‌کردند مسلم می‌شد که معاویه، به دلیل این که از اولیای دم به شمار نمی‌آید، در دعوی خود محق نبود؛ اما حکمین از موضوع خلافت و عزل و نصب خلیفه سخن گفتند و این، انحراف از موضوع اصلی بود که معاویه بر سر آن با امام به جنگ و ستیز برخاسته بود. علاوه بر این، خود حکمین نیز بر سر نتیجهٔ نشست‌ها و توافقات خویش اختلاف کردند و از نظر حقوقی نیز مفاد قرارداد آن دو، نافذ نبود.

نویسنده در بارهٔ برخورد علی(ع) با خوارج نیز بدون اشاره به مدارا نمودن امام در برابر تبلیغات آنان بر ضد وی و دعوت از خوارج برای گفت‌وگو در بارهٔ شبهات و مسائل اختلافی مربوط به پذیرش حکمین، می‌گوید:

مخالفان اعلام داشتند که او باید به جرم خود که یک عمل کفرآمیز بود (قبول حکمیت) اعتراف کند، ولی علی با عصبانیت آن را رد نمود. وی

بعد از آن‌که به عده‌ای که قرار بود تسلیم شوند امان داد، به شورشیان حمله کرد... و این واقعه بیشتر شبیه یک قتل عام بود تا جنگ و گویا خودِ علی اولین کسی بود که از این واقعه ابراز تأسف کرد.^{۹۹}

استفاده از این تعبیر برای نشان دادن چهره‌ای جنگ‌طلب، بی‌منطق از امام(ع) است. در ابتدا موضع امام مسالمت‌آمیز بود، به طوری‌که آنان در مسجد هرچه می‌خواستند - که اغلب توهین و اهانت به امام بود - با آزادی کامل بیان می‌کردند؛ حتی یک بار وقتی حضرت مشغول نماز بود یکی از آنان با قرائت آیه «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^{۱۰۰} به کنایه حضرت را کافر معرفی کرد، ولی حضرت متعرض او نشد. مؤلف، کدام‌یک از سلاطین و پادشاهان دنیا را می‌شناسد که دشمنانش در مرکز حکومت و در برابر خود وی با کمال آزادی بیان، وی را به بدترین وجه متهم کنند، اما دستور او این باشد که کوچک‌ترین تعرضی به او نکنند؟!

بارها رئیس نیروهای انتظامی از حضرت اجازه می‌خواست آنان را دستگیر و به مجازات برساند، ولی منطق علی(ع) این بود که تا آنان اقدام به فساد و خونریزی نکرده‌اند متعرضشان نخواهد شد.^{۱۰۱} حتی علی(ع) دستور داد از ورود خوارج به مساجد، که محل اجتماع عبادی و سیاسی مسلمانان بود ممانعت نکنند هرچند آنان آن را محل تبلیغ بر ضد امام کرده بودند، و نیز امر کرد که سهم آنان از بیت‌المال قطع نشود و آنان در امنیت کامل باشند.^{۱۰۲} مستشرقانی که در باره این شخصیت بزرگ اسلام چنین قضاوت‌هایی می‌کنند، در کدام یک از رهبران خود چنین دموکراسی و آزادی بیانی را در قرن بیستم و آغاز هزاره سوم میلادی سراغ دارند؛ در حالی که گوش فلک را از چنین ادعاهای پرطمطراقی پر کرده‌اند؟

«ابن قتیبه دینوری» از علمای اهل سنت در قرن سوم هجری (متوفای ۲۸۲ق) گزارش مفصلی درباره روز نهروان و پیش از درگیری نقل کرده و در آن آورده است که علی(ع) در روز نهروان و پیش از درگیری آنان را نصیحت کرد و فرمود: چون حکمین بر اساس قرآن و سنت پیامبر(ص) قضاوت و حکم نکردند، حکمشان ارزشی ندارد و آنان بر همان موقعیت نخست پیش از حکمیت هستند، ولی خوارج لجاجت به خرج دادند و گفتند: باید به جرم و کفر خود اعتراف کنی. علی(ع) از آن‌ها درخواست کرد یک نفر را که مورد اطمینان آن‌هاست به نمایندگی نزد او بفرستند تا با هم گفت‌وگو کنند. خوارج عبدالله بن کواء را انتخاب کردند و او با حضرت به گفت‌وگو نشست. در این گفت‌وگوی طولانی

علی(ع) از آیات قرآن و سیره نبوی برای ابن کواء دلیل آورد و ابن کواء تمام آن‌ها را پذیرفت و به حضرت عرض کرد: تو تماماً سخن به حقیقت گفتی، اما تو با قبول حکمیت کافر شدی و ابوموسی نیز کافر شد. علی(ع) فرمود: وای بر تو! ابوموسی چه زمانی کافر شد؟ آن هنگام که من او را فرستادم یا زمانی که حکم کرد؟ جواب داد: زمانی که حکم کرد. حضرت فرمود: پس اعتراف می‌کنی که وقتی او را فرستادم مسلمان بود ولی بنا بر گفته خودت وقتی حکم کرد کافر شد. حال چه می‌گویی اگر رسول خدا(ص) یکی از مسلمانان را برای دعوت کفار به پرستش خداوند بفرستد، ولی او بر خلاف دستورش آنان را به غیر خدا دعوت کند؟ آیا در این باره ایرادی به رسول خدا(ص) وارد است؟ ابن کواء گفت: خیر. حضرت فرمود: وای بر تو! پس اگر ابوموسی گمراه شده است گناه و تقصیر من چیست؟ آیا به این علت که ابوموسی گمراه شده، جایز است که شما شمشیر به دست بگیریدید و به جان مردم بیفتید؟! سخن که به این جا رسید و ابن کواء پاسخی برای آن حضرت نداشت بزرگان خوارج به ابن کواء گفتند: بازگرد و گفت وگو با این مرد را رها کن.

۱۷۹

ابن قتیبه می‌گوید که وی بازگشت و آن جماعت هم‌چنان بر طغیان و گمراهی خود اصرار ورزیدند. ۱۰۳

در پی همین سخنان و نیز احتجاجاتی که ابن عباس با آنان داشت، نزدیک به هشت هزار نفر از لشکر خوارج جدا شدند^{۱۰۴} و در موقعی که می‌خواست جنگ آغاز شود، «فروة بن نوفل اشجعی» با پانصد نفر کناره‌گیری کرد و به «بندینجین» رفت تا ببیند حق با کیست^{۱۰۵} و گروهی دیگر نیز از صفوف لشکر خوارج کنار کشیدند و خود را به کوفه رساندند. هزار نفر دیگر به زیر پرچمی که به عنوان امان نصب شده بود پناه آوردند. ۱۰۶ بنابراین، شمار خوارج به کمتر از چهارهزار نفر رسید و از این رو گفته شده است تعداد آنان ۲۸۰۰ نفر بوده است. ۱۰۷

علی(ع) پس از جنگ با وجود پیروزی از دایره حدود اسلامی و انسانی خارج نشد و از همین رو دستور داد زخمی‌ها را به خانواده‌هایشان برساند و اموال آنان را غیر از اسلحه و اسب به ورثه‌های کشته شدگان بازگرداند. ۱۰۸

نکته بسیار مهم این که علی(ع) خاموش کردن فتنه ناکثین (سپاه جمل) و قاسطین (سپاه شام) و مارقین (خوارج) را به دستوری که رسول خدا(ص) از پیش به او ابلاغ کرده بود، انجام داد. روایات متعددی در این زمینه در کتب شیعه و سنی نقل شده است. ۱۰۹ بنابراین، علی(ع) هیچ وقت از اقدامات خود پشیمان نشد. چرا باید علی از اقدام خود

پشیمان شده باشد درحالی که خوارج جماعتی یاغی و مقدس مآب بودند که از اسلام تنها اذکاری را از بر کرده بودند، امنیت جامعه را به خطر انداخته بودند؛ به طوری که به زن حامله هم رحم نکردند و به گونه‌ای فجیع شکم او را دریدند و بچه را به همراه مادرش به قتل رساندند؟ سرکوب کردن چنین اشخاصی چگونه و با چه بهانه‌ای توسط دیدگاه معاصر محکوم است؟!

مؤلف با عبارات خود، عواطف خواننده را چنان تحریک نموده که هیچ راهی را برای خواننده جز اشک ریختن به حال خوارج و محکوم نمودن علی(ع) باقی نمی‌گذارد. اما ناراحتی حضرت برای انحراف آنان بود، نه این که از عمل خود پشیمان شده باشد؛ بلکه تعبیر او این است که چشم فتنه را درآوردم. حقیقت این است که این شیوه، تاریخ‌نویسی نیست بلکه دروغ‌پردازی و تحریف تاریخ است که مؤلف از ابتدا تا انتها در صدد ترسیم نمودن چهره‌ای خیالی و غیرواقعی از درخشنده‌ترین چهره‌های اسلام و مسلمانان است. نویسنده معتقد است که حضرت بعد از جنگ نهروان از لشکرکشی بر ضد معاویه منصرف شد:

بعد از آن (جنگ نهروان)، پیمان شکنی‌هایی که از قبل شروع شده بود، افزایش یافت و او مجبور شد به کوفه برگردد و از لشکرکشی بر معاویه صرف‌نظر کند.^{۱۱۰}

صرف‌نظر کردن علی(ع) از لشکرکشی بر معاویه پس از جنگ نهروان، مطلبی است کاملاً خلاف حقایق تاریخ. شواهد فراوانی وجود دارد که علی(ع) در پایان حکومت خود و اندکی پیش از شهادتش سپاهی به شمار ۴۰ هزار نفر برای مقابله با معاویه آماده کرد و همین سپاه بود که بلافاصله پس از به خلافت رسیدن فرزندش امام حسن(ع) به طرف شام به راه افتاد. اگر امام علی(ع) از لشکرکشی به سوی معاویه صرف‌نظر کرده بود، پس چرا ۴ هزار نفر در نخیله به رهبری امام حسین(ع) گرد آورده بود؟^{۱۱۱} این ادعای مؤلف شاید برگرفته از خبر دروغی باشد که در تاریخ طبری^{۱۱۲} نقل شده است. بنابراین گزارش [در حقیقت بنابراین شایعه] علی(ع) در اواخر عمر خود با معاویه صلح برقرار کرد و قرار بر آن شد که شام برای معاویه و عراق برای علی(ع) باشد. چنین خبر بسیار مهمی نباید تنها از طریق طبری نقل شده باشد. البته چنین پیشنهادی از طرف معاویه داده شد، اما علی(ع) به شدت آن را رد کرد و فرمود: من چیزی را که دیروز از تو منع کردم امروز به تو نخواهم بخشید.^{۱۱۳}

از جمله مسائل دیگری که نویسنده می‌خواهد بر آن تأکید نماید که در حقیقت بر

گرفته از تبلیغات باند اموی و مورخان همسوی آنان است، عاجز نشان دادن علی(ع) از اداره حکومت و ناتوانی در مملکت داری و رتق و فتق مشکلات حکومت است. از این رو مؤلف در ترسیم وضعیت حکومت علی(ع) آن را چنین توصیف می‌کند:

در حالی که معاویه سرزمین‌هایی را به دست آورده بود، علی در باتلاقی از مشکلات دست و پا می‌زد. او در اذهان جامعه اسلامی با حکم حکمها سلب صلاحیت شده بود و با امتناع از قبول خواسته هوادارانش و ... در کل، با خط مشی دودلانه خود، بسیاری از آنان را از دست داده بود... قابل ذکر است که حتی در اجتماع نهایی نیز هیچ صدایی به نفع علی بلند نشد، و همه‌ای که به دنبال اعلام عمرو بالا گرفت واکنشی بر ضد امویان بود نه در طرفداری از علی. ۱۱۴.

بهتر است بگوییم مؤلف است که با دست و پا زدن‌ها و تناقض‌گویی‌های فراوان در صدد است تاریخی مشوش و غیر واقعی از علی(ع) و حکومت و اقدامات او برای خوانندگان ترسیم نماید. سیاست حکومتی علی(ع) کاملاً آشکار، روشن و بدون کوچک‌ترین تردید و دودلی بوده است و مؤلف نمی‌تواند کوچک‌ترین دلیلی اقامه کند که تردید علی(ع) را در تصمیمات و اصول او نشان دهد.

مؤلف مدعی شده که در اذهان جامعه او با حکم حکمها سلب صلاحیت شده بود. ما پیش از این درباره مفاد قرارداد صلح و غیرقانونی بودن حکم حکمها توضیح کافی دادیم و فقط این نکته را می‌افزاییم که مؤلف از کدام اذهان سخن می‌گوید؟ اگر مردم شام مراد ایشان است که آن‌ها از پیش، هواخواه معاویه بودند و علی(ع) را قبول نداشتند؛ چنان‌که در ابتدای قرارداد از نوشتن نام امیرالمؤمنین در کنار نام علی(ع) ممانعت به عمل آوردند و اگر مراد مؤلف، مردم عراق است که ادعایی بدون دلیل می‌باشد. اعتراض و خشم مردم عراق و بزرگان اصحاب امیرالمؤمنین(ع) از جمله شریح بن هانی، ابن عباس، مالک اشتر، سعید بن قیس همدانی و بسیاری دیگر از مردم به حکم حکمین، به خصوص حیل‌گری عمرو عاص، گواه صادقی است بر این‌که آنان کاملاً از علی(ع) دفاع نمودند و هیچ‌گونه ارزش و اعتباری برای رأی بی‌حاصل حکمین قائل نبودند. برای مثال وقتی نمایندگان امام به کوفه آمدند و مآقع را به اطلاع علی(ع) و مردم رساندند، سعید بن قیس خطاب به ابوموسی اشعری گفت:

به خدا سوگند، اگر بر راه هدایت نیز اتفاق می‌کردید، بر ما چیزی بیش از آن که اکنون برآئیم، نمی‌افزودید، از این رو گمراهی شما الزام آور نیست؛

شما در پایان به همان (اختلافی) رسیدید که در آغاز داشتید، و من امروز

در هواداری علی چنانم که همگی دیروز چنان بودیم. ۱۱۵

یا در اشعار کردوس بن هانی پس از اعلام نتیجه حکمین آمده است:

رضینا بحکم الله لا حکم غیره و بالله رباً و النسبی و بالذکر
و بالأصلع الهادی علی امامنا رضینا بذاک الشیخ فی العسر والیسر
رضینا به حیاً و میّتاً و انه امام هدی فی الحکم والنهی و الأمر
و ما لابن هند بیعة فی رقابنا و ما بیننا غیر المثقفة السمر ۱۱۶

یکی دیگر از یاران علی(ع) در سروده خود چنین گفته است:

أنت الامام الذی نرجوا بطاعته یوم النشور من الرحمن رضواناً
نفسی الفداء لخیر الناس کلهم بعد النبی علی الخیر مولانا
أخی النبی و مولی المؤمنین معاً و اول الناس تصدیقاً و ایماناً ۱۱۷

نویسنده در ادامه، در تحلیل‌های شخصی خود، حکومت حضرت را ضعیف و غیر

فعال معرفی می‌کند:

علی در کوفه محبوس شد و حتی وقتی معاویه لشکرکشی‌هایی جزئی به

قلب عراق و جزیره‌العرب صورت داد، غیرفعال ماند. در خراسان و عرب

شرقی (مناطق عرب‌نشین شرقی) حکمرانی به حال خود وا گذاشته شد...

به سال ۴۰ علی از حکمرانی بر دو شهر مقدس هیچ بهره‌ای نداشت و

نتوانست حمله معاویه به یمن را متوقف سازد. ۱۱۸

ادعای مؤلف مبنی بر این‌که حضرت در این امور غیرفعال بود و هم‌چنین ادعای

این‌که در سال ۴۰ از حکمرانی بر دو شهر مقدس مکه و مدینه هیچ بهره‌ای نداشت،

غیرواقعی است. برای مثال وقتی معاویه، عبدالله بن عامر حضرمی را که عثمانی مذهب

بود به سوی بصره فرستاد، علی(ع) اعین بن نضیبعه مجاشعی را برای سرکوب او

فرستاد ولی او را به طور ناگهانی کشتند و بار دیگر آن حضرت جاریه بن قدامه را اعزام

کرد که حرکت عبدالله بن عامر را سرکوب نمود، او را کشت و خانه‌اش را آتش زد. ۱۱۹

هم‌چنین در ماجرای یمن، علی(ع) جاریه بن قدامه را فرستاد ولی بوسر توانست فرار

کند. ۱۲۰ عبیدالله به یمن بازگشت و از طرف علی(ع) حاکم آن جا بود. ولایت مکه در دست

قثم بن عباس بود ۱۲۱ و بر مدینه نیز سهل بن حنیف و سپس تمام بن عباس و ابویوب

انصاری و نماینده او تا موقع شهادت حضرت ولایت داشتند. ۱۲۲

خلیفه بن خیاط نام تمام کارگزاران، قضات، فرماندهان نیروهای انتظامی، نویسندگان

۱۸۲

و دیگر مسؤلان مملکتی را تا آخرین لحظات عمر شریف امیر مؤمنان(ع) ثبت و ضبط کرده است. ۱۲۳

نویسنده برای تکمیل غیر واقعی جلوه دادن بهترین و زیباترین چهره تابناک اسلام پس از رسول خدا(ص)، به شایعه پراکنی بر ضد حضرت اقدام کرده از شخصیت حضرت به عنوان فردی خشن و غیر اجتماعی نام برده است:

خصوصیات شخصی: علی به لحاظ شخصی، با سری کم‌مو، متالم از چشم درد، قوی بنیه، کوتاه قد، چهارشانه، با بدنی پرمو و ریش سفید و بلندی که تا سینه‌اش امتداد داشت، تصویر شده است. در معاشرت بدخلق و تند، غیراجتماعی و مستعد برای توهین و حمله بود. ۱۲۴

شاید اگر تا حال نویسنده تعصب و کینه خود را نسبت به امیر مؤمنان علی(ع) در هاله‌ای از ابهام و پرده‌پوشی و الفاظ دوپهلوی در همه جای مقاله پنهان داشته بود اما گویا دیگر نتوانسته خود را کنترل کند و قلم را در باره خصوصیات شخصی علی(ع) رها کرده و در شأن آن حضرت توصیفاتی - یا بهتر بگوییم، توهین‌هایی - نموده که تنها از قلم شخصی عصبی انتظار می‌رود و «از کوزه همان برون تراود که در اوست».

مؤلف، چنان‌که در شناساندن چهره سیاسی، مذهبی، و تاریخی علی(ع) از دروغ پردازی دریغ نورزیده، حتی در مخدوش کردن چهره ظاهری و اخلاقی آن حضرت نیز کوشیده است که ارزش پاسخگویی ندارد، اما برای این‌که خواننده محترم به غرض ورزی مؤلف بهتر پی برد، توضیحاتی ارائه می‌کنیم.

متالم از چشم درد

تنها در جنگ خیبر چنین مشکلی برای علی(ع) پیش آمد و این‌گونه نبود که این درد به مثابه یک صفت ظاهری دائم برای ایشان باشد. وقتی در جنگ خیبر مسلمانان نتوانستند قلعه‌های یهود را فتح کنند رسول خدا(ص) حدیث معروف «رَأَيْتُ» را در باره علی(ع) فرمود و دستور داد علی(ع) را، که در آن هنگام به چشم درد مبتلا شده بود، حاضر کنند. چون علی(ع) به نزد پیامبر(ص) آمد، آن حضرت از آب دهان مبارکش به چشمان علی(ع) کشید و چنان بهبود یافت که علی(ع) فرمود: پس از آن دیگر به چشم درد مبتلا نشدم. ۱۲۵

بد خلق و تند، مستعد برای توهین و حمله

چگونه علی(ع) چنین بود در حالی که آن‌گاه که عمرو بن عبدود به صورت مبارکش آب

دهان انداخت و به او ناسزا گفت، علی(ع) خشم خود را کنترل کرد و چون آرام شد، سر او را از تن جدا کرد. ۱۲۶

چگونه علی(ع) چنین بود در حالی که به دشمن خود معاویه نیز توهین نمود و در جنگ صفین وقتی شنید حجر بن عدی و عمرو بن حمق خزاعی به معاویه ناسزا می‌گویند، آنان را از چنین گفتاری منع کرد. ۱۲۷

چگونه علی(ع) چنین بود در حالی که ابن‌کواء در نماز جماعت برای توهین به علی(ع) این آیه را می‌خواند: «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَيَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» ۱۲۸ و جوابی که از این حاکم قدرتمند در مقر خلافتش در مسجد و در حضور انبوهی از یارانش شنید نه شمشیر بود و نه زندان و نه اعدام، بلکه تنها جوابی که شنید این آیه بود: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَا يُؤَخِّرُونَ» ۱۲۹

چگونه علی(ع) چنین بود در حالی که تصمیم داشت اگر زنده بماند قاتل خود را ببخشد. ۱۳۰

چگونه علی(ع) چنین بود در حالی که رسول خدا(ص) در باره اخلاق و صبر و شکیبایی او می‌فرماید: «عَلَيْ خَيْرُ أُمَّتِي، أَعْلَمَهُمْ عِلْمًا وَ أَفْضَلَهُمْ حِلْمًا.» ۱۳۱ و یا «لَوْ كَانَ الْجِلْمُ رَجُلًا لَكَانَ عَلِيًّا» ۱۳۲ و ابن عباس در وصف علی(ع) گوید: «كَانَ وَاللَّهِ مَمْلُوءًا حِلْمًا وَ عِلْمًا.» ۱۳۳

پس از شهادت علی(ع) یکی از یاران نزدیکش به نام ضرار بن حمزه به نزد معاویه رفت. معاویه از او خواست تا علی را وصف نماید. ضرار گفت: مرا از این کار معاف دار. معاویه اصرار کرد و ضرار در کلماتی طولانی حضرت را توصیف نمود و در بخشی از سخنان خود گفت: به خدا، حکمت از رفتارش نمودار بود. غذای سخت می‌خورد و لباس کوتاه می‌پوشید. وقتی او را دعوت می‌کردیم می‌پذیرفت و وقتی از او تقاضا می‌کردیم بخشش می‌کرد. به خدا، با آن‌که نزدیک ما بود، از هیبتش با او سخن نمی‌گفتم و از عظمتی که در دل‌های ما داشت با وی آغاز سخن نمی‌کردیم. وقتی لبخند می‌زد دندان‌هایش چون مروارید مرتب نمودار می‌شد. مردم دیندار را بزرگ می‌داشت و با مساکین مهربان بود و به هنگام سختی، یتیمان، خویشاوندان و مسکینان بی‌چیز را اطعام می‌کرد. برهنه را می‌پوشاند و مظلوم را یاری می‌کرد.... ۱۳۴

هم‌چنین او را این‌گونه و صف نموده‌اند:

علی کوتاه قد و فربه بود، با چشمانی درشت و سیاه، گویی چهره‌اش به

ماه تمام می مانست، بزرگ شکم، با مویی گسترده پهن بر سینه‌ای فراخ، درشت مشت، ستبر اندام، گویی گردنش همچون ابریقی سیمین بود، موی پیش سرش ریخته بود و جزاندکی موی در پشت سر نداشت... رنگش به گندمگونی می زد، بینی او کوتاه و خرد بود. ۱۳۵

مؤلف حتی لقب «حیدر» و کنیه افتخارآمیز «ابوتراب» را برای علی(ع) بر نرفته و آن‌ها را به عنوان اهانت برای او ترسیم کرده است:

وی دو لقب داشت: حیدر (شیر) و ابوتراب (مرد خاکی) القابی که احتمالاً دشمنانش به طور اهانت‌آمیز به او داده بودند، ولی بعدها با حوادثی جعلی به معانی افتخارآمیز تفسیر شدند. ۱۳۶

القاب حیدر و ابوتراب نیز، برخلاف ادعای مؤلف، با حوادث جعلی به معانی افتخارآمیز تفسیر نشده‌اند و مؤلف از حقایق تاریخی این دو لقب یا اطلاع نداشته و یا خود را به نادانی زده است.

مورخان گفته‌اند که وقتی علی(ع) به جنگ مرحب خیبری وارد کارزار شد، در مقابل رجزخوانی مرحب، چنین سرود:

أَنَا الَّذِي سَمَّيْتَنِي أُمِّي حَيْدَرَةَ ضَرَعًا مِ اجَامٍ وَ لَيْتَ قَسْوَرَةَ

من همان کسی هستم که مادرم مرا حیدر (شیر) خوانده است. من مرد دلاور و شیر بیشه‌ها هستم.

زمانی که علی(ع) به دنیا آمد مادرش نام او را حیدر گذاشت، اما پدرش وقتی نوزاد را دید او را علی نامید. ۱۳۷

درباره کنیه ابوتراب باید گفت که این لقب از بهترین القابی بود که علی(ع) با آن خوشنود و شادمان می‌گشت. ۱۳۸ در این باره از عمار بن یاسر روایتی به این مضمون نقل شده است:

من و علی بن ابی طالب در جنگ عشیره با هم بودیم. هنگامی که رسول خدا(ص) در آنجا فرود آمد و موضع گرفت، گروهی از طایفه بنی مدلیج را دیدیم که در چشمه و نخلستان خود مشغول کارند. علی بن ابی طالب به من گفت: بیا نزد این قوم برویم و ببینیم چگونه کار می‌کنند. گفتم: اگر بخواهی می‌رویم. پس نزد آنان رفتیم و ساعتی کارهایشان را تماشا نمودیم و آن‌گاه که خوابمان گرفت، در بین نخل‌های کوچک روی خاک‌های نرم خوابیدیم. به خدا سوگند کسی ما را بیدار نکرد جز رسول

خدا(ص). ما از خواب بیدار شدیم در حالی که خاک آلود بودیم. رسول خدا(ص) چون علی بن ابی طالب را خاک آلود دید به او گفت: «ما لک یا ابتراب؟ تو را چه شده ای ابتراب (که تو چنین خاک آلود شده ای)؟» سپس فرمود: آیا شما را آگاه کنم از دو نفر که بدبخت‌ترین مردم‌اند؟ گفتیم: آری ای رسول خدا. فرمود: یکی مردک سرخ روی قوم ثمود که ناقه صالح را پی کرد و دیگر آن که به این جای تو ضربت می‌زند (و دستش را بر پیشانی علی گذاشت) و آن‌گاه محاسن علی را گرفت و گفت: تا این که این از خون آن تر شود. ۱۳۹

در روایات دیگری وارد شده که رسول خدا(ص) این کنیه را در هنگام پیمان برادری میان خود و علی(ع) بیان داشته است. ۱۴۰

این روایات را اهل سنت به طرق صحیح نقل کرده‌اند و از طرف شیعه نه جعلی صورت گرفته و نه تأویلی. در حقیقت بنی‌امیه بودند که برای محو فضائل اهل بیت(ع) اقدام به تحریف این موضوع کردند و حدیث ساختند که در ماجرای نزاعی که بین او و حضرت فاطمه(س) رخ داد، پیامبر(ص) کنیه ابوتراب را به علی(ع) داد ۱۴۱ و مسلماً مؤلف تحت تأثیر این‌گونه روایات قرار گرفته که می‌گوید بعدها با حوادث جعلی به معانی افتخارآمیز تفسیر شدند؛ در حالی که جنگ عشیره و پیمان برادری میان پیامبر(ص) و علی(ع) پیش از ازدواج او با فاطمه(س) بوده است.

مؤلف در جای دیگر حضرت را متأثر از اطرافیان معرفی می‌کند:

تصمیم و اراده علی را حوادث و فشارهای طرفدارانش سست یا تعدیل می‌کرد. ۱۴۲

اگر منظور مؤلف این است که علی(ع) بر اساس شرایط مختلفی که پیش می‌آمد تصمیم متناسب با آن شرایط را اتخاذ می‌کرد، سخن درستی است؛ چرا که این عین خردورزی و برخورد صحیح با واقعیاتی است که برای حاکم به وجود می‌آید که گاه بر اساس مصالح مهم‌تر ممکن است از خواسته اولیه خود که ضرری به اصول نیز نمی‌رساند دست بردارد، چنان‌که در قضیه صفین چنین شد. اما اگر منظور مؤلف این است که علی(ع) توان و آن کفایت لازم سیاسی را برای اداره حکومت نداشته به گونه‌ای که کاملاً تحت تأثیر اطرافیان خود بوده است، باید بگوییم نویسنده با این وصف، نشان داده است که کوچک‌ترین شناختی از علی(ع) ندارد، چرا که این توصیف سزاوار انسان‌های بی‌اراده، فاقد هدف و فکر و اندیشه، بی‌بهره از سیاست و ناتوان از اداره

حکومت است. آیا مؤلف تصور کرده که علی(ع) همانند سیاستمداران بی اراده‌ای است که اطرافیان بر اساس منافع حزبی، برنامه‌هایشان را بر آنان دیکته می‌کنند و آنان چاره‌ای جز اجرای فرمان ندارند؟!

علی(ع) با فشار کدام یک از اطرافیان خود حاضر شد معاویه را حتی برای یک لحظه بر حکومت شام باقی بگذارد؟! یا در تقسیم بیت المال مساوات را رعایت نکند و به کسی اندک امتیازی دهد؟! یا در شورای خلافت تسلیم سنت شیخین شود و دوازده سال خود را از خلافت محروم کند؟! یا مانع رفتن طلحه و زبیر به مکه شود با این‌که به یقین می‌دانست زیارت مقصودشان نیست بلکه قصد توطئه دارند؟! یا برای جلب حمایت کدامیک از اشراف و رؤسای کدام قبایل حاضر شد به آنان امتیاز و رشوه دهد و...؟!

علی(ع) در هیچ یک از این امور سازش نکرد و به سبب همین برنامه‌های اصولی - که برگرفته از قرآن و سنت نبوی (ص) بود - بسیاری از یاران و اشراف و بزرگان را از دست داد و اتفاقاً در بیشتر این موارد، علی(ع) از طرف اطرافیان در فشار قرار گرفت و کسانی چون ابن عباس خواهان تعدیل در سیاست آن حضرت بودند. این فشارها به حدی بود که علی(ع) در نامه‌ای به برادر خود عقیل از آن، به اجتماع عرب بر جنگ و دشمنی با خود تعبیر کرده است.^{۱۴۳}

نویسنده بدون هیچ گونه شناختی از کلام حضرت، آن را جعلی معرفی می‌کند:

خطابه‌های او فاقد هرگونه شکل و فرم خاصی هستند؛ لذا به آسانی نمی‌توان اصیل و جعلی آن‌ها را از هم تمییز داد.^{۱۴۴}

سبک‌شناسی گرچه برای شناخت «اصیل» از «جعلی»، راه خوب و مناسبی است؛ اما منحصر به فرد نیست. راه‌های دیگری چون محتوای متن یا نقل در منابع مختلف نیز می‌تواند در شناخت اصیل از جعلی راه مناسبی باشد. سخنان و خطابه‌های علی(ع) از جهت سبک، محتوا و نقل از طریق محدثان، مورخان و ادبای بزرگ، دارای سه ویژگی است که اصیل بودن آن‌ها را از جعلی می‌تواند نشان دهد:

اول، سبک و فرم: تفاوتی که خطابه‌ها و کلمات علی(ع) با ادبای دیگر، از جمله عبدالحمید کاتب و ابن نباته دارد، آن است که علی(ع) معمولاً سخنان خود را در قالب مبتدا و خبر، بدون این‌که جملات معترضه میان آن‌ها فاصله انداخته باشد، بیان می‌کند، مانند «الْحِلْمُ عَشِيرَةٌ» یا «أُرْسِلُهُ بِالضِّيَاءِ، وَقَدَّمَهُ فِي الْأَصْطِفَاءِ فَرْتَقَّ بِهِ الْمَفَاتِقُ، وَ سَاوَرَ بِهِ الْمُغَالِبِ.»^{۱۴۵} یا «فَارَادَ قَوْمُنَا قَتْلَ نَبِينَا، وَ احْتِيَاجَ أَصْلِنَا، وَ هَمَّوْا بِنَا الْهُمُومَ، وَ فَعَلُوا بِنَا الْأَفَاعِيلَ وَ مَنْعُونَا الْعَذَبَ، وَ أَحْلَسُونَا الْخَوْفَ»^{۱۴۶} و یا «دَارُ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ وَ بِالْعَدْرِ مَعْرُوفَةٌ،

لَا تَدُومُ أَحْوَالُهَا، وَ لَا يَسْلَمُ نَزَالُهَا، أَحْوَالٌ مُخْتَلِفَةٌ وَ نَزَاتٌ مُتَصَرِّفَةٌ، أَلْعَيْشُ فِيهَا مَذْمُومٌ، وَ الْأَمَانُ فِيهَا مَعْدُومٌ، وَ...»^{۱۴۷} عبد الحمید کاتب معمولاً میان مبتدا و خبر با جملات معترضه فاصله می اندازد، مانند «فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - جَعَلَ النَّاسَ، بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - وَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُكْرَمِينَ، أَصْنَافًا.» و یا مانند این عبارت: «فَإِنَّ الْكَاتِبَ يَحْتَاجُ مِنْ نَفْسِهِ - وَ يَحْتَاجُ مِنْهُ صَاحِبَهُ الَّذِي يَتَّقِي بِهِ فِي مُهِمَّاتِ أُمُورِهِ - أَنْ يَكُونَ حَلِيمًا فِي مَوْضِعِ الْجَلْمِ.»

دوم، معانی: خطابه‌ها و کلمات علی(ع) دارای چنان معانی عمیق و ژرفی در باره خداشناسی، انسان‌شناسی و... است که حکما و متکلمان بزرگ اسلامی را به تعجب و اندیشه واداشته است، به گونه‌ای که در باره سخنان او گفته‌اند «دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق»^{۱۴۸}.

سوم، نقل خطابه‌ها در منابع: یکی از راه‌های شناخت خطابه‌ها و کلمات اصیل علی(ع)، مسند کردن آن‌هاست؛ به این معنا که محدثان و مورخان بسیاری که پیش از سید رضی خطبه‌ها، کلمات و نامه‌های علی(ع) را نقل کرده‌اند، معرفی شود. برای این منظور از دیرباز محققان و اندیشمندان چند به این کار پرداخته و این منابع را شناسانده‌اند که برای نمونه می‌توان از تألیفات زیر نام برد:

نهج السعادة في مستدرک نهج البلاغة، تألیف محمد باقر محمودی؛

مصادر نهج البلاغة، تألیف عبدالله نعمت؛

مصادر نهج البلاغة و أسانیده، تألیف عبدالزهره حسینی؛

روش‌های تحقیق در اسناد و مدارک نهج البلاغة، تألیف محمد دشتی.

نویسنده برای این‌که تئوری خود را مبنی بر این‌که علی(ع) نمی‌توانست سیاست لازم و صحیحی در پیش گیرد و از این رو در جاهای مختلف از کرده‌های خود پشیمان می‌شد - چنان‌که پیش از این بیان داشت که در ماجرای جنگ با خوارج ابراز تأسف کرد - در ادامه نیز بیان می‌دارد که علی(ع) از کرده خود در جنگ جمل پشیمان شد و برای تسکین آلام جنگ از اسیر نمودن زنان و کودکان در جنگ جمل جلوگیری کرد:

وی بعد از پیروزی در جنگ جمل علی رغم اعتراضات گروهی از

هوادارانش، سعی کرد، پریشانیهای شکست خوردگان را با ممانعت از

اسیر نمودن زنان و کودکان آنان، تسکین دهد. وقتی جنگ تمام شد

اندوهگین شد، برای مردگان گریست و حتی دشمنانش را دعا کرد.^{۱۴۹}

نویسنده از احکام اسلام شناخت نداشته؛ چراکه دلیل ممانعت از اسیر نمودن زن‌ها و

بچه‌ها تخفیف و تسکین پریشانی ناشی از شکست دشمن در جنگ جمل نبوده است؛ بلکه علی(ع) حکم اسلامی را در باره آنان به اجرا در آورد، زیرا آنان مسلمان بودند و تنها کشتن کسانی مجاز بود که دست به اسلحه برده و مسلمانان دیگر را کشته بودند و حکم «بُغَاة» را داشتند. از این رو علی(ع) دستور داد به زخمی‌ها آسیبی نرسانند و وقتی عده‌ای بر اسیر نمودن زن‌ها و غارت اموال آن‌ها اصرار ورزیدند، حضرت حکم اسلامی مربوط به بُغَاة را برای آنان بیان کرد. اگر علی(ع) اندوهگین شد، به علت اصرار بیجای آنان مبنی بر اسیر نمودن زن‌ها بود. حضرت خطاب به آنان گفت: حال که بر اسیری زن‌ها اصرار دارید، چه کسی حاضر است عایشه همسر رسول خدا(ص) را به کنیزی ببرد؟ آنان چون این مطلب را شنیدند دیگر چیزی نگفتند. مؤلف با این جمله که «برای مردگان گریست و حتی دشمنانش را دعا کرد»، قصد دارد بگوید علی(ع) از کرده خود در جنگ با اصحاب جمل پشیمان و اندوهگین شده است. ولی این، اشتباه و تحریف حقایق تاریخی است. اگر علی(ع) بالای سر برخی از کشته‌شدگان جمل، مانند عبدالرحمن بن عتاب، اظهار اندوه کرد،^{۱۵۰} به این علت بود که شایسته آن نمی‌دید که برخی از کشته‌شدگان در چنین جنگی خود را شریک کنند و مقابل او دست به شمشیر برند. این پشیمانی، که مؤلف می‌خواهد به خواننده القا کند، از تبلیغات سوء بنی‌امیه است که خواسته‌اند در نظر مسلمانان جنگ‌های علی(ع) را غیر شرعی و بیهوده معرفی کنند. در حالی که علی(ع)، چنان‌که از خطبه‌اش در بصره و نیز از نامه‌هایش پس از جنگ جمل به این و آن برمی‌آید، کاملاً از موضع خود با قاطعیت دفاع کرده و به ظالم بودن طرف مقابل خود تصریح نموده است.^{۱۵۱}

یکی دیگر از ادعاهای مؤلف که باز به منظور نشان دادن شکست سیاست‌های اتخاذ شده از طرف علی(ع) است، ادعای تسلیم شدن حضرت در مورد گناه بودن حکمیت است:

او اگرچه توسط آن‌ها [خوارج] متقاعد شد که حکمیت یک گناه بود....

ده‌ها دلیل و مدرک در منابع تاریخی وجود دارد که علی(ع) در برابر خواسته نابحق خوارج مبنی بر گناه شمردن موضوع حکمیت، تسلیم نشد. کدام انسان خردمند است که قبول کند حضرت حکمیت را گناه شمرد و از آن طرف با خوارج جنگید؟! اصولاً چیزی که خوارج می‌خواستند، همین بود و علی(ع) در برابر خواسته آنان می‌فرمود:

أَبْعَدَ إِيْمَانِي بِاللَّهِ وَ جِهَادِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَشْهَدُ عَلَيَّ نَفْسِي بِالْكَفْرِ؟ لَقَدْ ظَلَلْتُ إِذَا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ.^{۱۵۲}

آیا پس از ایمان آوردنم به خدا و جهادم همراه با رسول خدا، بر کفر خود شهادت دهم؟! در این صورت به گمراهی رفته‌ام و از هدایت شدگان نیستم.

نویسنده در ادامه حضرت را به ناتوانی درک مقتضیات زمان خود متهم می‌کند: سختگیری افراطی بر عقاید وی تسلط داشت و شاید به همین علت بود که دشمنانش او را تنگ نظر توصیف می‌کردند. او به دلیل آن‌که شدیداً دنباله‌رو [سنت پیامبر(ص)] بود، نتوانست خود را با مقتضیات موقعیتی که بسیار متفاوت با زمان محمد(ص) بود، سازگار کند». ۱۵۳

نسبت دادن تنگ‌نظری به علی(ع) به علت اجرای دقیق احکام دینی و در نظر نگرفتن ضروریات و مقتضیات زمان، برخاسته از اندیشه‌ای است که به چیزی به عنوان «اصول» اعتقاد ندارد و به همین دلیل، به هر کسی که همانند انسان‌های هرهری مذهب بر اساس منافع، هر لحظه به یک طرف میل نکند، اتهام تنگ‌نظری و به تعبیر امروزی «دگم» و «ستت» می‌زنند. بر اساس این تفکر، رسول خدا(ص) نیز - العیاذبالله - تنگ نظر بوده است؛ چرا که با کفار قریش هرگز سازش ننمود. در سال نهم هجرت که نمایندگان قبایل از اطراف برای پذیرش اسلام به مدینه می‌آمدند، وقتی نمایندگان قبایل ثقیف به حضور پیامبر گرامی شرفیاب شدند و عرضه داشتند که حاضرند اسلام را بپذیرند اما شروطی دارند (مثلاً نماز نخوانند و عمل منافی عفت، ربا، شراب و بت پرستی تا سه سال برایشان جایز باشد) حضرت حاضر نشد بپذیرد. پیامبر اسلام(ص) حتی در برابر خواسته آنان که حاضر شدند مدت جواز بت پرستی را به یک ماه تقلیل دهند، موافقت ننمود. ۱۵۴

علی(ع) نیز به تبعیت از سیره و سنت پیامبر(ص) نمی‌توانست برای بقا و ادامه حکومت خود، از اصول دست بردارد؛ زیرا - برخلاف معاویه - دین را نه برای حکومت، که حکومت را برای اجرای دین می‌خواست. مسلماً این به معنای درک نکردن شرایط و مقتضیات زمان نیست؛ چون علی(ع) در آن‌جا که پای تخطی از اصول در میان نبوده است، از برخی تصمیمات خود صرف‌نظر کرده و به شرایط پیش آمده توجه نموده است. مواردی مانند عزل نکردن ابوموسی اشعری در مرحله اول، عزل قیس بن سعد بن عباده از حکومت مصر، ممانعت نمودن اصحابش از خواندن نماز طراویح و... مواردی هستند که انعطاف‌پذیری سیاسی علی(ع) و توجه او را به مقتضیات زمان کاملاً اثبات می‌کند.

پی نوشت ها:

۱. برای اطلاع بیشتر در این باره ر.ک: «فرهنگ اسلامی و خاورشناسان»، آینه پژوهش، سال چهارم، شماره دوم (مرداد - شهریور)، و شماره سوم (مهر - آبان).

۲. همان.

۳. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی (تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی،

۱۳۶۹) ج ۱، ص ۸

۴. همان.

5. *The Encyclopedia of Islam*, Prepared by a Number of leading orientalists, Leiden, E. J. BRILL.

1986.

۶. ژان سواژه، مدخل تاریخ شرق اسلامی، ترجمه نوش آفرین انصاری (محقق)، ص ۹۲.

۷. خوشبختانه در سال‌های اخیر این نقیصه با انتشار «دائرة المعارف الاسلامیة الشیعة»، «دائرة المعارف تشیع»،

«دائرة المعارف بزرگ اسلامی» و «دانشنامه جهان اسلام» تا حد قابل توجهی رفع گردیده که امیدواریم به

زبان‌های زنده دنیا انتشار یابند.

8. Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; *The Encyclopedia of Islam*. p.382.

9. Ibid. p. 383.

۱۰. Ibid. p. 382.

11. Ibid. p. 385.

12. Ibid.

13. Ibid. p. 382.

14. Ibid. p. 385.

۱۵. گرچه این سخن مربوط به هشتاد سال پیش است و از آن زمان تاکنون تحقیقات جدیدی در حوزه

اندیشه‌های شیعه انجام شده است؛ اما باز به لحاظ این‌که اصولاً تشیع در جهان غرب چندان مطرح نبوده و

منابع مهمی ترجمه نشده است هنوز مستشرقان با منابع، افکار و اندیشه‌های شیعه آشنایی لازم را ندارند،

«نقد مدخل تاریخ شرق اسلامی، ژان سواژه، ترجمه نوش آفرین انصاری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی،

۱۳۶۶ش»، آینه پژوهش، سال دوم، شماره دوم (مرداد و شهریور ۱۳۷۰)، پاورقی ۱۲ به نقل از: یادنامه علامه

امینی، ص ۵۰۴ - ۵۰۵.

16. Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; *The Encyclopedia of Islam*. p.381.

۱۷. بقره، آیه ۲۰۷.

۱۸. محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن (بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی تا]) ج ۲، ص ۱۸۳؛ فضل بن

حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی و سید فضل الله یزدی طباطبایی

(بیروت: دار المعرفة، ۱۴۰۸)، ج ۱، ص ۵۳۵؛ محمد بن عمر، التفسیر الکبیر (بیروت: دار احیاء التراث العربی،

[بی تا]) ج ۵، ص ۲۰۴؛ محمد بن احمد قرطبی، الجامع لأحكام القرآن (بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۸ق).

ج ۳، ص ۱۶.

۱۹. محمد بن عمر واقدی، المغازی، تحقیق مارسدن جونس (قم: نشر دانش اسلامی، ۱۴۰۵ ق.) ج ۲، ص ۶۳۳؛ محمد بن سعد، الطبقات الکبری (بیروت: دارالفکر، [بی تا]) ج ۲، ص ۱۰۶؛ احمد بن یحیی بلاذری، انساب الأشراف، تحقیق سهیل زکار (چاپ اول، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ ق.) ج ۱، ص ۴۴۳.
20. Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; *The Encyclopedia of Islam*. p.381.
۲۱. عبدالملک بن هشام، سیره ابن هشام (مصر: مطبعة مصطفى البانی، ۱۳۵۵ ق. افست انتشارات ایران ۱۳۶۳)، ج ۲، ص ۲۴۹. و نیز رک: سیدعلی میرشریفی، «غزوة بنی قریظه»، نورعلم، شماره ۱، دیمه ۱۳۶۴.
22. Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; *The Encyclopedia of Islam*. p.381.
۲۳. شمس الدین شامی، سبیل الهدی والرشاد (مصر: المجلس الأعلى للشؤون الاسلامیه، ۱۹۷۲ م) ج ۱۲، ص ۳۲۱-۳۲۵.
24. Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; *The Encyclopedia of Islam*. p.381.
25. Ibid.
۲۶. احمد بن واضح، تاریخ یعقوبی (بیروت: دار صادر، [بی تا]) ج ۲، ص ۱۲۶.
۲۷. ابن قتیبه دینوری، الامامة والسیاسة (قم: منشورات رضی - منشورات زاهدی، ۱۳۶۳) ج ۱، ص ۱۲.
۲۸. همان، ج ۱، ص ۱۸؛ محمد بن احمد ذهبی، میزان الاعتدال، تحقیق علی محمد الجاوی (بیروت: دارالفکر) ج ۳، ص ۱۰۹.
۲۹. محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل والنحل، تحقیق محمد بن فتح الله مازندرانی (قم: منشورات شریف الرضی [بی تا]) ص ۵۹؛ احمد بن محمد ابن عبدربه اندلسی، العقد الفرید، تحقیق احمد امین و دیگران (بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۳ ق.) ج ۴، ص ۲۵۹-۲۶۰؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۶ و ج ۶، ص ۴۸؛ حسن بن یوسف (علامه حلی)، نهج الحق وکشف الصدق، تحقیق شیخ عین الله حسنی ارموی (قم: منشورات دارالهجره، ۱۴۱۴ ق.) ص ۲۷۱.
۳۰. سیدرضی، نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح (قم: مرکز البحوث الاسلامیه، ۱۳۹۵ ق.) نامه ۶۲.
۳۱. ترجمه اشعار چنین است:
- ای بنی هاشم! چنان نباشید که مردم و به ویژه تیم بن مرّه یا عدی در شما طمع کنند؛ زیرا زمامداری جز در میان شما و به دست شما نیست و جز علی شایستگی آن را ندارد.
- ای اباالحسن! با دستی کاردان و نیرومند خلافت را قبضه کن. چه، تو بر آنچه امید می رود نیرومند و توانایی. البته حق مردی که قصی پشتیبان اوست، پامال شدنی نیست و تنها قصی مردی از نسل غالب است (تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۱، ص ۵۲۶).
۳۲. علی بن ابی کرم بن اثیر، الکامل، ج ۲، ص ۱۸۹.
33. Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; *The Encyclopedia of Islam*. p.382.
۳۴. نهج البلاغه، خطبه ۳.

٣٥. الامامة و السياسة، ج ١، ص ١١؛ ابن ابي الحديد، عبد الحميد بن محمد، شرح نهج البلاغة، تحقيق محمد

ابوالفضل ابراهيم (قم: اسماعيليان) ج ٦، ص ١٢.

٣٦. ابراهيم بن محمد ثقفى كوفى، الغارات، تحقيق سيد جلال الدين محدث (تهران: انجمن آثار ملي، ١٣٥٥)

ج ١، ص ٣٠٨.

٣٧. شرح نهج البلاغة، ج ١٢، ص ٢١.

38. Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; *The Encyclopedia of Islam*. p.382.

39. Ibid.

٤٠. انساب الاشراف، ج ٦، ص ١٢٥.

41. Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; *The Encyclopedia of Islam*. p.382.

٤٢. برأى نمونه رك: عمر بن شيبه، تاريخ المدينة المنورة، تحقيق محمد فهيم شلتوت (قم: دارالفكر، ١٤١٠ق.):

عبدالله بن محمد، مصنف ابن ابي شيبة، ابن ابي تحقيق سعيد محمد اللحام (بيروت: دارالفكر، ١٤٠٩ق.) ج ٨

ص ٦٨٤؛ نصر بن مزاحم منقري، وقعة صفين، تحقيق عبدالسلام محمد هارون (قم: منشورات مكتبة آية الله

العظمى مرعشى، ١٤٠٣ق) ص ٢٩ و ٥٨ و ٨٢ - ٨٣؛ الطبقات الكبرى، ج ٣، ص ٦٩؛ محمد بن جرير طبرى،

تاريخ طبرى (بيروت: [بى تا]) ج ٣، ص ٤٦٤؛ شرح نهج البلاغة، ج ٦، ص ١٧٠؛ احمد بن اعثم كوفى، فتوح ابن اعثم

(بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٠٦ق.) ج ١، ص ٥٣١ و ٥٣٨ و ٥٤١؛ سبط ابن جوزى، تذكرة الخواص، (تهران:

مكتبة نينوى الحديثة) ص ٨٦؛ عبدالملك بن حسين، سمط النجوم، (قاهره، مطبعة السلفية و مكتبتها، ١٣٨٠ق.)

٤٣. سمط النجوم، ج ٢، ص ٤١٣؛ على بن الحسن بن هبة الله ابن عساكر، تاريخ مدينة دمشق، تحقيق محمد باقر

محمودى (بيروت: مؤسسة المحمودى، ١٣٩٨ق.) ج ٣، ص ١٢٧؛ ذهبى، تاريخ الاسلام؛ ذهبى، عهد الخلفاء،

تحقيق عمر عبدالسلام تدمرى (بيروت: دارالكتاب العربى، ١٤٠٧) ص ٤٦٠-٤٦١؛ شرح نهج البلاغة، ج ١٣، ص

٢٣٠.

٤٤. مصنف ابن ابي شيبة، ج ٨، ص ٦٩٣.

٤٥. تاريخ طبرى، ج ٣، ص ٣٩٨؛ تاريخ المدينة، ج ٤، ص ١٣٠٣؛ على بن الحسين مسعودى، مروج الذهب، ج ٢،

ص ٣٤٤؛ انساب الأشراف، ج ٥، ص ٦٨ - ٦٩؛ الأمامة و السياسة، ج ١، ص ٤١؛ فتوح ابن اعثم، ج ٢، ص ٢١٩؛ شرح

الأخبار، ج ٢، ص ٧٨؛ احمد بن عبدالله، محب الدين طبرى، رياض النضرة (بيروت: دار الندوة الجديدة، ١٤٠٨ق.)

ج ٣، ص ٨٧؛ اسماعيل بن كثير، البداية و النهاية (بيروت: دارالفكر)، ج ٧، ص ١٨٧؛ تاريخ الاسلام: عهد الخلفاء، ص

٤٥٩؛ عبدالرحمن بن ابي بكر سيوطى، تاريخ الخلفاء، ص ١٥٩.

٤٦. تاريخ طبرى، ج ٣، ص ٤١٩؛ مصنف ابن ابي شيبة، ج ٨، ص ٦٩١.

٤٧. مصنف ابن ابي شيبة، ج ٨، ص ٦٩٣.

٤٨. شرح نهج البلاغة، ج ١٣، ص ٢٩٦؛ تاريخ طبرى، ج ٣، ص ٤١٠.

٤٩. شرح نهج البلاغة، ج ٤، ص ٦٧.

٥٠. فتوح ابن اعثم، ج ٢، ص ١٥٨-١٥٩؛ انساب الأشراف، ج ٦، ص ١٦٨.

٥١. همان.

52. Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; *The Encyclopedia of Islam*. p.382.

۵۳. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۹۴-۳۹۹؛ نهج البلاغه، خطبة ۱۶۴ و نامه ۲۸.
54. Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; *The Encyclopedia of Islam*. p.382.
۵۵. نهج البلاغه، خطبة ۴۱ و ۷۶ و ۱۲۴ و ۲۲۱ و ۲۲۹ و نامه های ۲۰ و ۴۳.
56. Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; *The Encyclopedia of Islam*. p.382-3.
۵۷. نهج البلاغه، نامه ۵۴ و خطبة ۱۳۷ و ۲۲۹.
۵۸. شیخ مفید، محمد بن محمد، الجمل، تحقیق سید علی میرشریفی (قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۳ق). علاوه بر اسامی مذکور، شیخ مفید فهرستی از اصحاب رسول خدا(ص) و تابعین را ارائه کرده است.
۵۹. وقعة صفین، ص ۲۹.
۶۰. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۸ و ۹ و ۱۱.
61. Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; *The Encyclopedia of Islam*. p.383.
۶۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۹.
۶۳. محمد ابوالفضل ابراهیم و علی محمد البجاوی، ایام العرب فی الاسلام، (بیروت: مکتبة العصرية) ص ۳۲۹؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۱ و ۷.
۶۴. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۹.
۶۵. همان، ج ۳، ص ۵۸.
۶۶. البته اخبار و شواهد زیادی وجود دارد که آنها در گفته خود صادق نبودند و به علت مسائل سیاسی این ادعا را مطرح می کردند؛ چنانکه علی(ع) و مالک اشتر و دیگران به این مطلب تصریح کرده اند رک: مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۶۹۳؛ الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۷۵؛ فتوح ابن اعثم، ج ۲، ص ۲۷۱.
۶۷. الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۷۵. حتی بنا بر روایتی علی(ع) در نامه ای که به عثمان بن حنیف نوشته بود اعلام داشت که اگر آن دو مدعی هستند که به زور بیعت کرده اند می توانند خود را از این بیعت خلع کنند ولی آنها چیز دیگری در نظر دارند. رک: الکامل، ج ۳، ص ۲۱۵.
۶۸. شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۲۰.
۶۹. لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۳-۱۴؛ احمد بن محمد بن حجر عسقلانی، فتح الباری، تحقیق: عبد العزیز بن عبد الله و محمد فؤاد عبد الباقي (چاپ دوم، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۸ق). ص ۳۸۸.
70. Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; *The Encyclopedia of Islam*. p.383.
۷۱. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۵۵ - ۴۵۶؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۸؛ الکامل، ج ۳، ص ۸۱؛ الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۴۶.
۷۲. نهج البلاغه، کلام ۵۴ و خطبة ۲۲۹ و ۱۳۷.
۷۳. همان، خطبة ۹۲.
۷۴. همان، خطبة ۲۰۵.
۷۵. همان، خطبة ۳.
۷۶. ماوردی، الاحکام السطانیة، ص ۷.
۷۷. مؤید این مطلب گزارشی است که نصر بن مزاحم نقل کرده که در آن آمده است: «عبدالله بن عمر و سعد بن

ابی وقاص به همراه چند نفر دیگر که عثمان را یاری نکرده بودند، نزد علی(ع) آمدند و سهم خود را از بیت المال درخواست کردند. علی(ع) به سعد گفت: چرا ما را در صفین و جمل یاری نکردی؟ سعد گفت: چون عثمان کشته شد و ما نمی دانستیم که خون او حلال بود یا حرام... علی(ع) فرمود: آیا می دانید که خداوند شما را به امر به معروف و نهی از منکر فرمان داده و فرموده است: و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فأصلحوا بينهما فان بغت احدهما على الاخرى فقاتلوا التي تبغى حتى تغى الى امر الله. سعد گفت: ای علی! شمشیری به من ده که کافر را از مؤمن بشناسد. من می ترسم که مؤمنی را بکشم و وارد جهنم شوم. علی(ع) فرمود: آیا شما نمی دانستید که عثمان امامی بود که شما بر اساس اطاعت محض با او بیعت کردید؟ پس اگر او نیکوکار بود چرا او را خوار کردید و یاریش نمودید؟ و اگر زشتکار بود چرا با او نجنگیدید؟! بنابراین، اگر عثمان در آن اعمال خود به راه صواب رفته بود پس شما به امام خود ستم کردید، و اگر گنهکار بود پس به کسانی که امر به معروف کردند ستم کرده اید...» (وقعة صفین، ص ۵۵۱-۵۵۲).

78. Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; *The Encyclopedia of Islam*. p. 383.

۷۹. «وَقَوْلٌ فِي بُيُوتِكُمْ؛ در خانه هایتان بنشینید و آرام گیرید» (احزاب، آیه ۳۳).

۸۰. انساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۴.

۸۱. الجمل، ص ۲۷۳ - ۲۷۴؛ تاریخ طبری، ج ۴۸۰.

۸۲. انساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۶؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۸۴ - ۴۸۶؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۱؛ شرح نهج البلاغة، ج ۹، ص ۳۱۹ - ۳۲۱.

۸۳. همان، ص ۳۱۴-۳۱۸ و ص ۳۳۶ و ۳۳۸؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۱؛ فتوح ابن اعثم، ج ۲، ص ۳۰۶؛ شرح نهج البلاغة، ج ۹، ص ۳۱۷.

۸۴. شرح نهج البلاغة، ج ۹، ص ۱۱۲؛ انساب الأشراف، ج ۳، ص ۳۶ - ۳۷.

۸۵. جمل، ص ۳۴۲ و ص ۵۴۲؛ شرح نهج البلاغة، ج ۹، ص ۱۱۱.

86. Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; *The Encyclopedia of Islam*. p.384.

۸۷. قرطبی، محمد بن رشد، بדיایة المجتهد و نهاية المقتصد (بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۰۹) ج ۲، ص ۴۰۲.

88. Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; *The Encyclopedia of Islam*. p.383.

۸۹. شرح نهج البلاغة، ج ۱۳، ص ۳۵ و ج ۳، ص ۷۵. این مطلب را ابن عباس و دیگران تأیید کرده اند. رک: شرح نهج البلاغة، ج ۸، ص ۶۶؛ انساب الأشراف، ج ۳، ص ۹.

۹۰. وقعة صفین، ص ۲۹.

۹۱. وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَغِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاءَ ت فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأُقْسِمُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ؛ و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو اصلاح دهید و اگر (باز) یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن (طایفه ای) که تعدی می کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد، پس اگر بازگشت، میان آن ها را دادگرا نه سازش دهید و عدالت کنید که خدا دادگران را دوست می دارد. (حجرات / ۹)

92. Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; *The Encyclopedia of Islam*. p.384.

93. Ibid.

۹۴. وقعة صفین، ص ۴۹۰ - ۴۹۱؛ فتوح ابن اعثم کوفی، ج ۳، ص ۳۱۲.
۹۵. فتوح ابن اعثم کوفی، ج ۳، ص ۳۰۷.
۹۶. ابو حنیفه دینوری؛ احمد بن داوود، الاخبار الطوال، ص ۱۸۸؛ فتوح، تحقیق عبدالمنعم عامر (قم: منشورات رضی، ۱۴۰۹ق.) ج ۲، ص ۵۱؛ وقعة صفین، ص ۴۸۵؛ الامامة والسياسة، ص ۱۱۶.
97. Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; *The Encyclopedia of Islam*. p.384.
۹۸. وقعة صفین، ص ۵۰۵؛ الأخبار الطوال، ص ۱۹۵.
99. Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; *The Encyclopedia of Islam*. p.384.
۱۰۰. بر تو و بررسولان پیش از تو چنین وحی شده که اگر به خدا شرک ورزی عملت را نابود می‌گرداند و سخت از زیانکاران خواهی بود. (الزمر، آیه ۶۵).
۱۰۱. انساب الأشراف، ج ۲، ص ۳۵۹.
۱۰۲. ابو علی مسکویه رازی، تجارب الامم، تحقیق ابوالقاسم امامی (تهران: سروش، ۱۴۰۷) ج ۱، ص ۳۷۲.
۱۰۳. الأخبار الطوال، ص ۲۰۸ - ۲۰۹.
۱۰۴. عبدالرحمن بن علی ابن جوزی، المنتظم، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء و مصطفی عبدالقادر عطاء (بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۲) ج ۵، ص ۱۳۴؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۶۴.
۱۰۵. أخبار الطوال، ص ۲۱۰؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۶۴؛ المنتظم، ج ۵، ص ۱۳۴.
۱۰۶. همان.
۱۰۷. همان.
۱۰۸. اخبار الطوال، ص ۲۱۱.
۱۰۹. اشعری قمی، سعد بن عبدالله، المقالات و الفرق، به کوشش محمد جواد مشکور، (تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۰) ص ۱۱؛ نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشيعة، (بیروت، دارالأضواء، ۱۴۰۴ق.) ص ۱۴؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، (بیروت: دارالمعرفة) ج ۳، ص ۱۳۹؛ احمد بن علی خطیب بغدادی، تاریخ بغداد (بیروت: دارالکتب العلمیة) ج ۱۳، ص ۱۸۷؛ یوسف بن عبدالله ابو عمر، الاستيعاب (بیروت: دار صادر) ج ۳، ص ۵۳؛ علی بن ابی الکریم (ابن اثیر)، اسد الغابة (بیروت: داراحیاء التراث العربی) ج ۴، ص ۳۳؛ علی بن ابی بکر هیشمی، مجمع الزوائد (بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۲) ج ۵، ص ۱۸۶؛ الجمل، ص ۵۰.
110. Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; *The Encyclopedia of Islam*. p.384.
۱۱۱. الغارات، ص ۴۴۰-۴۳۸؛ انساب الأشراف، ص ۴۷۹؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، مختصر تاریخ دمشق (دمشق: دارالفکر، ۱۴۰۴ق.) ج ۱۸، ص ۹۹.
۱۱۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۰۷.
۱۱۳. نهج البلاغة، کلام ۱۷؛ فتوح ابن اعثم کوفی، ج ۳، ص ۲۸۶ - ۲۸۷.
114. Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; *The Encyclopedia of Islam*. p.384-385.
۱۱۵. اخبار الطوال، ص ۲۰۲؛ وقعة صفین، ص ۵۴۷.
۱۱۶. ما فقط به حکم خدا رضا داده‌ایم و جز او را حکمی نباشد، و به خداوند، پروردگار خویش و پیامبر و به نام خدا رضا دادیم.

و بدان راهنمای بلند پیشانی، علی پیشوای خود، بدان پیر راستی، در سختی و آسایش رضا دادیم. بدو رضایت دادیم، چه بمیریم و چه بمانیم، و به راستی او در امر ونهی و حکمرانی ما را امام و پیشوای رهنماست.

پسر هند را برگردن ما بیعتی نیست و در میان ما جز نیزه و سنان به کار نیاید. (نصر بن مزاحم منقری، پیکار صفین، ترجمه پرویز اتابکی (تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰، ص ۷۵۹؛ وقعة صفین، ص ۵۴۸).

۱۱۷. تو آن امامی هستی که با پیروی از او به رضایت خدا در روز رستاخیز امیدواریم.

جانم فدای علی که بهترین مردم و بهترین پیشوا پس از پیامبر است. او هم برادر رسول خدا است و هم پیشوای مؤمنین و نخستین تصدیق کننده و ایمان آورنده است. (فتوح ابن اعمش کوفی، ج ۴، ص ۳۶).

118. Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; *The Encyclopedia of Islam*. p.385.

۱۱۹. خلیفة بن خیاط، تاریخ خلیفه، تحقیق سهیل زکار (بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق) ص ۱۴۸.

۱۲۰. همان، ص ۱۵۰.

۱۲۱. همان، ص ۱۵۰ - ۱۵۱.

۱۲۲. همان، ص ۱۵۲.

۱۲۳. همان، ص ۱۵۱ - ۱۵۲.

124. Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; *The Encyclopedia of Islam*. p.385.

۱۲۵. المغازی، ج ۲، ص ۶۵۴.

۱۲۶. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۱۵.

۱۲۷. وقعة صفین، ص ۱۰۳.

۱۲۸. «بر تو و بر رسولان پیش از تو چنین وحی شده که اگر به خدا شرک ورزی عملت را نابود می گرداند و سخت از زیانکاران خواهی بود» (زمر، آیه ۶۵).

۱۲۹. «پس صبر پیشه کن که همانا وعده پروردگارت حتمی است و مراقب باش تا کسانی که ایمان و یقین ندارند تو را به خفت و سبکی نکشانند» (روم، آیه ۶۰).

۱۳۰. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۴.

۱۳۱. ابن حنبل، احمد بن عبدالله، مسند احمد بن حنبل (بیروت: دارالفکر) ج ۵، ص ۲۶.

۱۳۲. موفق بن احمد، مقتل خوارزمی (قم: مکتبة المفید) ج ۱، ص ۶۰.

۱۳۳. عمرو بن بحر جاحظ، البیان والتبیین، تحقیق علی ابو ملحم، (بیروت: دارمکتبة الهلال، ۱۴۰۸) ج ۳، ص ۱۷۷.

۱۳۴. مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران، ۱۳۶۹) ج ۲، ص ۷۸۰ - ۷۸۱ با اندکی دخل و تصرف.

۱۳۵. پیکار صفین، ص ۳۱۸ - ۳۱۹.

136. Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; *The Encyclopedia of Islam*. p.385.

۱۳۷. علی بن ابراهیم حلبی، السیرة الحلیة (بیروت: دار المعرفة) ج ۲، ص ۷۳۸.

۱۳۸. «ابو تراب افتخار امیرالمؤمنین» وقف میراث جاویدان، سال سوم، پاییز و زمستان ۱۳۷۴، شماره ۱۱-۱۲، به

نقل از: تهذيب الأسماء و اللغات، ج ١، ص ٣٤٤؛ ذخائرالعقبى، ص ٥٧؛ الأئمة الاثنى عشر، ص ٤٧؛ محاضرة الأوئل، ص ٨١؛ نور الأبصار، ص ١٦٣.

١٣٩. همان، به نقل از سيرة ابن هشام، ج ٢، ص ٢٤٩؛ طبقات ابن سعد، ج ٢، ص ١٠؛ مسند احمد بن حنبل، ج ٤، ص ٢٦٣؛ انساب الأشراف، ج ١، ص ٨٩؛ احمد بن شعيب، خصائص نسائي، ص ٢٨٠، و...

١٤٠. گنجی شافعی، محمد بن يوسف، كفاية الطالب، ص ١٩٢-١٩٣؛ جوينی، ابراهيم بن محمد، فرائد السمطين، تحقيق محمد باقر محمودی (بيروت: مؤسسة المحمودى، ١٣٩٨ ق.)، ج ١، ص ١١٧؛ ابوحنبل شيباني، احمد بن محمد، فضائل الصحابة، تحقيق وصی الله بن محمد عباس، (مكة: دار العلم، ١٤٠٣ ق.)، ج ٢، ص ٦٥٦؛ احمد بن على، مسند ابى يعلى، ج ١، ص ٢٧١؛ تاريخ دمشق، ج ٤٢، ص ١٨ و ٥٤-٥٥.

١٤١. «ابو تراب افتخار اميرالمؤمنين(ع)» وقف، ميراث جاويدان، به نقل از: صحيح بخارى، ج ١، ص ١١٤؛ صحيح مسلم، ج ٤، ص ١٨٧٤ - ١٨٧٥؛ تاريخ الخلفاء سيوطى، ص ١٦٧.

142. Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; *The Encyclopedia of Islam*. p.385.

١٤٣. الغارات، ج ٢، ص ٤٣١.

144. Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; *The Encyclopedia of Islam*. p.385.

١٤٥. نهج البلاغه، خطبه ٢١١.

١٤٦. همان، نامه ٩.

١٤٧. همان، خطبه ٢٢٣.

١٤٨. شرح نهج البلاغه، ج ١، ص ٢٤.

149. Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; *The Encyclopedia of Islam*. p.385.

١٥٠. مروج الذهب، ج ٢، ص ٣٧١.

١٥١. جمل، ص ٣٩٥، ٣٩٧-٣٩٨، ٤٠٠، ٤٠٢-٤٠٣ و ٤٠٧.

١٥٢. نهج البلاغه، خطبه ٥٨؛ اخبار الطوال، ص ٢٠٨.

153. Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; *The Encyclopedia of Islam*. p.385.

١٥٤. سيرة ابن هشام، ج ٤، ص ١٨٤-١٨٥؛ المغازى، ج ١، ص ٩٦٢-٩٦٨؛ احمد بن على مقرئى، امتاع الاسماع، تحقيق محمد عبد الحميد النميسى (بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٢٠ ق.)، ج ٢، ص ٨٦-٨٧.

١٩٨